



اتاق بازرگانی
صنایع، معادن و کشاورزی
اصفهان
ISFAHAN CHAMBER OF COMMERCE
INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE

**خلاصه کتاب چین چگونه کار می کند؟
(درس هایی از حکمرانی، تأمین مالی و توسعه
اقتصادی برای ایران و اصفهان)**

مرکز پژوهش و بررسی های اقتصادی
اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی اصفهان



عنوان پژوهش: خلاصه کتاب چین چگونه کار می کند؟ (درس هایی از حکمرانی، تأمین مالی و توسعه اقتصادی برای ایران و اصفهان)، نویسنده: شیائوهوان لان

مرکز پژوهش و بررسی های اقتصادی اتاق بازرگانی اصفهان

تهیه کننده: سمیرا نبی افجدی

ناظر: مرتضی درخشان

تاریخ انتشار: اردیبهشت ۱۴۰۵

واژگان کلیدی: توسعه، حکمرانی، دولت های محلی، توسعه اقتصادی.

فهرست مطالب:

۷	خلاصه مدیریتی
۹	پیشگفتار
۱۰	فصل اول: نقش و مسئولیت دولت‌های محلی
۱۰	مقدمه
۱۰	منطق حکمرانی در چین
۱۱	سه اصل حاکم بر تقسیم قدرت
۱۱	اصل نخست؛ آثار جانبی و صرفه‌های ناشی از مقیاس
۱۲	اصل دوم؛ اطلاعات محلی
۱۲	اصل سوم؛ سازگاری مسئولیت و انگیزه
۱۲	دولت محلی؛ فراتر از ارائه خدمات عمومی
۱۳	جمع‌بندی فصل
۱۳	تفسیر و تحلیل
۱۴	جمع‌بندی مدیریتی
۱۴	درس‌هایی برای ایران و اصفهان
۱۶	فصل دوم: مالیه عمومی، مالیات و رفتار دولت
۱۶	مقدمه
۱۶	اصلاحات مالیاتی ۱۹۹۴؛ نقطه عطف رابطه مرکز و محلی
۱۷	شکاف درآمد و هزینه در دولت‌های محلی
۱۷	مالیه زمین؛ پاسخ دولت‌های محلی به فشار مالی
۱۸	رقابت دولت‌های محلی و الگوی «مدیر مرکز خرید»
۱۸	پیامدهای منفی مدل مالیه زمین
۱۹	عدم توازن عمودی و افقی
۱۹	جمع‌بندی فصل
۲۰	تفسیر و تحلیل
۲۱	جمع‌بندی مدیریتی
۲۱	درس‌هایی برای ایران و اصفهان
۲۳	فصل سوم: سرمایه‌گذاری، تأمین مالی و بدهی دولت
۲۳	مقدمه

۲۳	شرکت‌های سرمایه‌گذاری دولتی محلی
۲۴	توسعه صنعتی و پارک‌های صنعتی
۲۵	بانک توسعه چین و تأمین مالی توسعه
۲۵	بدهی دولتی محلی
۲۶	نقش مدیران محلی در توسعه اقتصادی
۲۷	جمع‌بندی فصل
۲۷	تفسیر و تحلیل
۲۸	جمع‌بندی مدیریتی
۲۹	فصل چهارم: نقش دولت در صنعتی شدن
۲۹	مقدمه فصل
۲۹	بخش اول: داستان BOE و سرمایه‌گذاری دولت
۳۰	بخش دوم: صنعت خورشیدی و یارانه‌های دولتی
۳۱	رقابت دولتی محلی و توسعه صنعتی
۳۲	بخش سوم: صندوق‌های هدایت صنعتی دولت
۳۳	جمع‌بندی فصل
۳۳	تفسیر و تحلیل
۳۴	درس‌هایی برای ایران و اصفهان
۳۵	فصل پنجم: شهرنشینی و عدم تعادل‌های اقتصادی
۳۵	مقدمه فصل
۳۵	بخش اول: شهرنشینی، مسکن و بدهی خانوارها
۳۶	بخش دوم: اصلاح بازار عوامل تولید
۳۶	بخش سوم: توسعه اقتصادی و نابرابری
۳۷	جمع‌بندی فصل
۳۸	تفسیر و تحلیل
۳۸	جمع‌بندی مدیریتی
۳۸	درس‌هایی برای ایران و اصفهان
۴۰	فصل ششم: بدهی و رکود اقتصادی
۴۰	مقدمه فصل
۴۰	بخش اول: بدهی و رکود اقتصادی
۴۱	بخش دوم: چرا بدهی در جهان افزایش یافته است؟ درس‌هایی از اروپا و آمریکا

۴۲	بخش سوم: ریسک‌های بدهی در چین.....
۴۳	بخش چهارم: چرا بدهی در چین به بحران فوری تبدیل نشد؟.....
۴۴	بخش پنجم: راهکارهای حل مسئله بدهی.....
۴۵	جمع‌بندی فصل.....
۴۶	تفسیر و تحلیل.....
۴۶	جمع‌بندی مدیریتی.....
۴۷	درس‌هایی برای ایران و اصفهان.....
۴۸	فصل هفتم: عدم تعادل‌های بین‌المللی.....
۴۸	مقدمه فصل.....
۴۸	بخش اول: مصرف پایین و تولید مازاد.....
۴۹	چرا مصرف در چین پایین است؟.....
۴۹	بخش دوم: جنگ تجاری چین و آمریکا.....
۵۰	بخش سوم: بازتعادل‌سازی اقتصاد و راهبرد «گردش دوگانه».....
۵۱	جمع‌بندی فصل.....
۵۲	تفسیر و تحلیل.....
۵۲	جمع‌بندی مدیریتی.....
۵۳	درس‌هایی برای ایران و اصفهان.....
۵۴	فصل هشتم: دولت و توسعه اقتصادی.....
۵۴	مقدمه.....
۵۴	بخش اول: رقابت میان دولت‌های محلی.....
۵۵	بخش دوم: تحول و تکامل دولت.....
۵۶	بخش سوم: اهداف توسعه و فرآیند توسعه.....
۵۷	ویژگی‌های مدل توسعه چین از نگاه نویسنده.....
۵۸	جمع‌بندی فصل.....
۵۹	تفسیر و تحلیل.....
۵۹	جمع‌بندی مدیریتی.....
۶۰	درس‌هایی برای ایران و اصفهان.....
۶۰	جمع‌بندی نهایی.....
۶۱	پنج آموزه کلیدی کتاب.....
۶۳	پیشنهادهای راهبردی برای ایران و اصفهان.....

فهرست جداول:

- جدول ۱. اصول حاکم بر توزیع اختیارات میان دولت مرکزی و دولت‌های محلی در چین ۱۱
- جدول ۲. مهم‌ترین مزایا و چالش‌های مدل «مالیه زمین» در چین ۲۰
- جدول ۳. فرصت‌ها و چالش‌های مداخله دولت در توسعه صنعتی ۳۲
- جدول ۴. فرصت‌ها و چالش‌های شهرنشینی در فرآیند توسعه اقتصادی ۳۷
- جدول ۵. فرصت‌ها و مخاطرات استفاده از بدهی در توسعه اقتصادی ۴۵
- جدول ۶. آموزه‌های کلیدی هشت فصل کتاب ۶۲

خلاصه مدیریتی

اخیراً کتابی منتشر شده با عنوان «How China Works» که نوشته شیائوهوان لان، از آثار شناخته شده و پرمخاطب در حوزه اقتصاد و توسعه چین است که ابتدا به زبان چینی منتشر شد و مورد توجه گسترده خوانندگان و دانشجویان قرار گرفت. سپس نسخه انگلیسی آن با ترجمه گری تاپ منتشر شد و این اثر را در دسترس طیف گسترده تری از پژوهشگران، دانشجویان و علاقه مندان بین المللی به اقتصاد چین قرار داد. مهم ترین پیام کتاب این است که توسعه اقتصادی پایدار نه صرفاً از طریق بازار و نه صرفاً از طریق دولت محقق می شود؛ تحقق آن به تعامل مؤثر میان دولت، بازار و نهادهای اقتصادی وابسته است.

تجربه چین نشان می دهد که دولت های محلی می توانند در صورت برخورداری از اختیارات، انگیزه ها و منابع مناسب، به موتور توسعه اقتصادی تبدیل شوند. رقابت میان مناطق، توسعه زیرساخت ها، جذب سرمایه گذاری و حمایت از فعالیتهای تولیدی از جمله عواملی بوده اند که رشد سریع اقتصاد چین را ممکن ساخته اند.

کتاب همچنین نشان می دهد که توسعه نیازمند نهادهای تأمین مالی کارآمد است. شرکت های توسعه ای، بانک های توسعه ای و سازوکارهای نوین تأمین مالی نقش مهمی در تبدیل برنامه های توسعه ای به پروژه های واقعی ایفا کرده اند. در عین حال، تجربه چین هشدار می دهد که توسعه مبتنی بر بدهی و سرمایه گذاری سنگین بدون ارزیابی اقتصادی دقیق می تواند به شکل گیری ریسک های مالی و عدم تعادل های ساختاری منجر شود.

در حوزه سیاست صنعتی، نویسندگان نشان می دهد که دولت می تواند با کاهش ریسک سرمایه گذاری، حمایت از فناوری های نوظهور و توسعه زیرساخت های صنعتی، زمینه رشد صنایع جدید را فراهم کند. اما موفقیت بلندمدت تنها زمانی حاصل می شود که این حمایت ها به رقابت پذیری، نوآوری و توانمندی فناورانه منجر شوند.

کتاب در ادامه به پیامدهای توسعه سریع، از جمله شهرنشینی گسترده، افزایش قیمت مسکن، رشد بدهی و عدم تعادل های منطقه ای می پردازد و نشان می دهد که توسعه اقتصادی همواره مسائل جدیدی ایجاد می کند که نیازمند اصلاحات نهادی و سیاستی هستند.

در نهایت، تجربه چین بیانگر آن است که توسعه موفق بیش از هر چیز به ظرفیت یادگیری، اصلاح تدریجی سیاست ها، انطباق نهادها با شرایط جدید و توانایی ایجاد تعادل میان رشد اقتصادی، عدالت اجتماعی و پایداری بلندمدت وابسته است.

اگرچه فصل های مختلف کتاب موضوعاتی متفاوت از جمله دولت های محلی، زمین، تأمین مالی، سیاست صنعتی، شهرنشینی، بدهی و تجارت خارجی را بررسی می کنند، اما در مجموع یک پیام مشترک را دنبال

می‌کنند. از نگاه نویسنده، موفقیت اقتصادی چین بیش از آنکه حاصل یک سیاست یا ابزار خاص باشد، نتیجه شکل‌گیری نهادهایی است که توانسته‌اند میان دولت، بازار، سرمایه‌گذاری و انگیزه‌های توسعه‌ای ارتباط مؤثر برقرار کنند. در واقع، توسعه چین نه محصول دولت به تنهایی و نه بازار به تنهایی و نتیجه تعامل مستمر میان این دو بوده است.

پیشگفتار

چین طی چهار دهه گذشته یکی از بزرگ‌ترین تحولات اقتصادی تاریخ معاصر را تجربه کرده است. کشوری که در اواخر دهه ۱۹۷۰ در زمره اقتصادهای کم‌درآمد جهان قرار داشت، امروز به یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های اقتصادی، صنعتی و فناورانه جهان تبدیل شده است. این تحول گسترده، توجه بسیاری از پژوهشگران، سیاست‌گذاران و مدیران را به خود جلب کرده و این پرسش را مطرح ساخته است که چین چگونه توانست چنین مسیر توسعه‌ای را طی کند.

کتاب «چین چگونه کار می‌کند؟» تلاش می‌کند فراتر از روایت‌های ساده‌انگارانه، منطق درونی این تجربه را توضیح دهد. نویسنده نشان می‌دهد که توسعه چین نه صرفاً نتیجه عملکرد بازار بوده و نه صرفاً حاصل مداخله دولت؛ بلکه محصول تعامل مستمر میان دولت، بازار، نهادهای محلی، سرمایه‌گذاری، رقابت، نوآوری و یادگیری نهادی است.

فصل‌های مختلف کتاب ابعاد گوناگون این تجربه را بررسی می‌کنند؛ از نقش دولت‌های محلی و نظام مالیاتی گرفته تا مالیه زمین، تأمین مالی توسعه، سیاست صنعتی، شهرنشینی، مدیریت بدهی و مواجهه با چالش‌های اقتصاد جهانی. در نهایت، کتاب نشان می‌دهد که توسعه اقتصادی فرآیندی پویا، تدریجی و مبتنی بر انطباق مستمر با شرایط جدید است.

مطالعه تجربه چین برای ایران و استان‌هایی مانند اصفهان نه به معنای الگوبرداری مستقیم، بلکه به معنای شناخت منطق توسعه، اهمیت نهادسازی، نقش حکمرانی و ضرورت ایجاد پیوند میان ظرفیت‌های محلی و اهداف ملی است. از این منظر، کتاب حاضر می‌تواند الهام‌بخش بحث‌های جدیدی درباره توسعه منطقه‌ای، سیاست صنعتی، تأمین مالی توسعه و ارتقای کیفیت حکمرانی اقتصادی باشد.

فصل اول: نقش و مسئولیت دولت‌های محلی

مقدمه

فصل نخست کتاب «چین چگونه کار می‌کند؟» با یک پرسش بنیادین آغاز می‌شود: چرا دولت‌های محلی در چین تا این اندازه در توسعه اقتصادی نقش دارند؟

برای پاسخ به این پرسش، نویسنده ابتدا بر یک واقعیت مهم تأکید می‌کند؛ چین را نمی‌توان همانند یک کشور متعارف تحلیل کرد. این کشور از نظر وسعت سرزمینی، جمعیت، تنوع فرهنگی و اندازه اقتصاد، بیش از آنکه به یک کشور شباهت داشته باشد، به یک قاره شباهت دارد. بسیاری از استان‌های چین از نظر جمعیت و تولید ناخالص داخلی با کشورهای متوسط جهان قابل مقایسه هستند و تفاوت‌های اقتصادی، جغرافیایی و فرهنگی میان مناطق مختلف آن بسیار چشمگیر است.

چنین ویژگی‌هایی یک چالش اساسی ایجاد می‌کند: چگونه می‌توان کشوری با این ابعاد و پیچیدگی را به گونه‌ای اداره کرد که هم انسجام ملی حفظ شود و هم تصمیمات متناسب با شرایط متنوع مناطق مختلف اتخاذ گردد؟ از نگاه نویسنده، پاسخ این پرسش در نحوه توزیع قدرت، مسئولیت و منابع میان سطوح مختلف حکومت نهفته است. به همین دلیل، فهم ساختار حکمرانی چین پیش‌نیاز درک مدل توسعه اقتصادی این کشور محسوب می‌شود.

در همین راستا، چین دارای یک نظام اداری پنج‌سطحی شامل دولت مرکزی، استان، شهر، شهرستان و بخش است. این ساختار صرفاً یک تقسیم‌بندی اداری نیست، حتی سازوکاری برای توزیع اختیارات، منابع، مسئولیت‌ها، اطلاعات و ابزارهای اجرایی میان سطوح مختلف حکمرانی به شمار می‌رود. هدف از این نظام آن است که ضمن حفظ وحدت و انسجام ملی، تصمیمات تا حد امکان در نزدیک‌ترین سطح به محل اجرا اتخاذ شوند.

منطق حکمرانی در چین

نویسنده تأکید می‌کند که ساختار حکمرانی چین تنها یک سلسله‌مراتب اداری ساده نیست و نظامی پیچیده از روابط عمودی و افقی میان نهادهای مختلف حکومتی است. در این نظام، ضمن حفظ اقتدار و انسجام ملی، بخش قابل توجهی از امور اجرایی در سطوح محلی انجام می‌شود. همچنین ساختار اداری چین از نوع «ماتریسی» است؛ به این معنا که بسیاری از دستگاه‌های محلی هم‌زمان از مراجع بالادستی تخصصی و

مدیران محلی دستور می گیرند. این ویژگی موجب می شود هماهنگی میان سطوح مختلف حکومت به یکی از مهم ترین مؤلفه های حکمرانی در چین تبدیل شود.

سه اصل حاکم بر تقسیم قدرت

نویسنده برای تبیین نحوه توزیع اختیارات میان دولت مرکزی و دولت های محلی، سه اصل بنیادین را مطرح می کند. نویسنده معتقد است که نحوه توزیع اختیارات در چین بر پایه یک منطق اداری صرف شکل نگرفته است، بلکه بر مجموعه ای از اصول اقتصادی و حکمرانی استوار است که هدف آنها افزایش کارایی، بهبود تصمیم گیری و ایجاد انگیزه برای توسعه در سطوح محلی است. این اصول در جدول زیر خلاصه شده اند.

جدول ۱. اصول حاکم بر توزیع اختیارات میان دولت مرکزی و دولت های محلی در چین

اصل	مفهوم
آثار جانبی	تصمیم در سطحی اتخاذ شود که آثار آن در همان سطح ظاهر می شود
اطلاعات محلی	اختیار به نزدیک ترین سطح دارای اطلاعات واگذار شود
انگیزه	مسئولیت باید همراه با اختیار و مشوق باشد

این سه اصل، چارچوب نظری نظام حکمرانی محلی در چین را تشکیل می دهند و مبنای تقسیم وظایف، اختیارات و منابع میان سطوح مختلف حکومت به شمار می روند.

اصل نخست؛ آثار جانبی و صرفه های ناشی از مقیاس

هر تصمیم باید در سطحی اتخاذ شود که آثار آن در همان سطح ظاهر می شود. موضوعاتی که پیامدهای آنها محدود به یک منطقه است، توسط دولت های محلی مدیریت می شوند، در حالی که مسائل دارای آثار فرامنطقه ای یا ملی در حوزه مسئولیت سطوح بالاتر حکومت قرار می گیرند. نویسنده تأکید می کند که ارائه خدمات عمومی نیز باید در مقیاسی انجام شود که بیشترین کارایی را ایجاد کند. به همین دلیل، اندازه و حدود واحدهای اداری تنها بر مبنای مرزهای سیاسی تعیین نمی شود و عواملی نظیر جمعیت، جغرافیا، فرهنگ و هزینه ارائه خدمات عمومی نیز در آن نقش دارند.

اصل دوم؛ اطلاعات محلی

بسیاری از مسائل توسعه‌ای نیازمند شناخت دقیق شرایط اقتصادی، اجتماعی و جغرافیایی هر منطقه هستند. دولت‌های محلی به دلیل نزدیکی به محیط اجرایی، از اطلاعات دقیق‌تر و شناخت عمیق‌تری نسبت به ظرفیت‌ها و محدودیت‌های منطقه خود برخوردارند؛ از این رو بخشی از اختیارات به آنها واگذار می‌شود تا تصمیمات متناسب‌تر و کارآمدتری اتخاذ شود.

اصل سوم؛ سازگاری مسئولیت و انگیزه

از دیدگاه نویسنده، مسئولیت بدون اختیار و انگیزه، به کارایی منجر نمی‌شود. نهادی که مسئول تحقق یک هدف است، باید ابزار، منابع و مشوق‌های لازم برای دستیابی به آن را نیز در اختیار داشته باشد. به همین دلیل دولت‌های محلی در چین علاوه بر مسئولیت توسعه اقتصادی، از اختیارات و ظرفیت‌های اجرایی قابل توجهی برخوردار هستند.

در مجموع، نظام حکمرانی چین تلاش می‌کند میان سه عنصر «حوزه اثرگذاری تصمیمات»، «دسترسی به اطلاعات» و «انگیزه‌های اجرایی» تعادل برقرار کند. این سه اصل، مبنای اصلی طراحی روابط میان دولت مرکزی و دولت‌های محلی را تشکیل می‌دهند.

دولت محلی؛ فراتر از ارائه خدمات عمومی

مهم‌ترین پیام فصل نخست آن است که دولت محلی در چین صرفاً یک نهاد اداری یا ارائه‌دهنده خدمات عمومی نیست و یکی از بازیگران اصلی توسعه اقتصادی به شمار می‌رود. برخلاف بسیاری از کشورها که نقش دولت محلی عمدتاً به اداره امور جاری محدود می‌شود، در چین توسعه اقتصادی نیز بخشی از مأموریت رسمی دولت‌های محلی است.

در این چارچوب، دولت‌های محلی وظیفه دارند زمینه جذب سرمایه‌گذاری، توسعه زیرساخت‌ها، گسترش فعالیت‌های تولیدی، ایجاد اشتغال و ارتقای رقابت‌پذیری منطقه‌ای را فراهم کنند. به همین دلیل، بخش قابل توجهی از فعالیت مدیران محلی به شناسایی فرصت‌های اقتصادی، رفع موانع سرمایه‌گذاری و حمایت از توسعه صنعتی اختصاص دارد.

یکی از ویژگی‌های متمایز مدل چینی، شکل‌گیری نوعی رقابت توسعه‌ای میان استان‌ها و شهرها است. دولت‌های محلی برای جذب سرمایه، توسعه صنایع جدید، افزایش درآمدهای اقتصادی و ارتقای جایگاه منطقه خود با یکدیگر رقابت می‌کنند. نویسنده این رقابت را یکی از مهم‌ترین عوامل جهش اقتصادی چین

طی چهار دهه گذشته می‌داند؛ زیرا موجب شده است که توسعه اقتصادی به یک هدف مشترک برای تمامی سطوح محلی حکومت تبدیل شود.

بر این اساس، دولت‌های محلی در چین تنها مجریان سیاست‌ها نیستند و نقش هماهنگ‌کننده توسعه منطقه‌ای را نیز بر عهده دارند. تأمین زیرساخت، آماده‌سازی زمین، تسهیل سرمایه‌گذاری، حمایت از صنایع و ایجاد هماهنگی میان نهادهای مختلف اقتصادی از جمله وظایفی است که آنها را به یکی از مهم‌ترین محرک‌های رشد اقتصادی چین تبدیل کرده است.

جمع‌بندی فصل

فصل نخست نشان می‌دهد که ساختار حکمرانی چین بر پایه ترکیبی از تمرکز و عدم تمرکز شکل گرفته است. به بیان دیگر، چین تلاش کرده است تصمیمات را در پایین‌ترین سطحی اتخاذ کند که توانایی حل مسئله را دارد. نویسندگان استدلال می‌کنند که این تقسیم کار بر سه اصل آثار جانبی، اطلاعات محلی و سازگاری انگیزه‌ها استوار است؛ اصولی که چارچوب تخصیص اختیارات و مسئولیت‌ها در نظام اداری چین را تشکیل می‌دهند.

تفسیر و تحلیل

فصل نخست کتاب در واقع چارچوب فکری کل اثر را بنا می‌کند. نویسندگان تلاش می‌کند نگاه رایج به اقتصاد چین را به چالش بکشد؛ نگاهی که موفقیت این کشور را صرفاً نتیجه اصلاحات بازار، سرمایه‌گذاری خارجی یا سیاست‌های دولت مرکزی می‌داند. از دیدگاه او، برای فهم تجربه چین باید به سطحی پایین‌تر از سیاست‌های ملی رفت و سازوکار عملکرد دولت‌های محلی را مورد توجه قرار داد. یکی از نکات مهم فصل آن است که نویسندگان از تمرکززدایی مطلق دفاع نمی‌کنند. برعکس، وی معتقد است هر تصمیم باید در پایین‌ترین سطحی اتخاذ شود که توانایی حل مسئله را دارد. بنابراین هدف، واگذاری بی‌قید و شرط اختیارات نیست، بلکه ایجاد تناسب میان سطح تصمیم‌گیری و ماهیت مسئله است.

پیام محوری فصل آن است که توسعه اقتصادی در چین از طریق ترکیب «هدایت راهبردی در سطح ملی» و «اقدام اجرایی در سطح محلی» شکل گرفته است. دولت مرکزی اهداف کلان و مسیر حرکت را تعیین می‌کند، اما بخش مهمی از تصمیمات توسعه‌ای، تخصیص منابع، جذب سرمایه‌گذاری و اجرای پروژه‌ها در سطوح استانی و شهری انجام می‌شود. در نتیجه، دولت‌های محلی نه صرفاً مجریان سیاست‌ها، بلکه بخشی از موتور توسعه اقتصادی کشور محسوب می‌شوند.

از این منظر، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مدل چینی، ایجاد تعادل میان تمرکز و عدم تمرکز است؛ به گونه‌ای که وحدت تصمیم‌گیری در سطح ملی حفظ می‌شود، اما انعطاف و ابتکار عمل در سطح محلی نیز از بین نمی‌رود.

جمع‌بندی مدیریتی

مهم‌ترین آموزه فصل نخست آن است که توسعه اقتصادی زمانی پایدار و فراگیر خواهد بود که میان مسئولیت، اختیار و پاسخگویی توازن برقرار شود. تجربه چین نشان می‌دهد دولت‌های محلی زمانی می‌توانند به محرک رشد اقتصادی تبدیل شوند که علاوه بر وظایف اجرایی، ابزارهای لازم برای اقدام، حل مسئله و ایجاد ارزش اقتصادی را نیز در اختیار داشته باشند. در این الگو، دولت محلی سه کارکرد کلیدی دارد:

- ✓ مدیریت و ارائه خدمات عمومی؛
- ✓ شناسایی ظرفیت‌ها و مسائل محلی؛
- ✓ تسهیل سرمایه‌گذاری و توسعه فعالیت‌های اقتصادی.

ترکیب این سه کارکرد موجب شده است دولت‌های محلی چین از یک نهاد اداری صرف به بازیگران فعال توسعه منطقه‌ای تبدیل شوند؛ موضوعی که در فصل‌های بعدی کتاب، مبنای تحلیل زمین، مالیات، بدهی، شهرنشینی و سیاست صنعتی قرار می‌گیرد.

درس‌هایی برای ایران و اصفهان

مهم‌ترین درس فصل نخست برای ایران، ضرورت ایجاد تناسب میان مسئولیت، اختیار و منابع در سطوح مختلف حکمرانی است. تجربه چین نشان می‌دهد که توسعه منطقه‌ای زمانی شتاب می‌گیرد که مدیران محلی علاوه بر مسئولیت، از ابزارهای لازم برای تصمیم‌گیری و حل مسائل نیز برخوردار باشند. تجربه چین نشان می‌دهد که توسعه منطقه‌ای بیش از آنکه به میزان منابع تخصیص‌یافته وابسته باشد، به کیفیت حکمرانی و توانایی تبدیل ظرفیت‌های محلی به فرصت‌های اقتصادی وابسته است. در چنین الگویی، موفقیت مناطق نه از طریق اتکای بیشتر به منابع ملی، بلکه از طریق افزایش بهره‌وری، جذب سرمایه، توسعه زیرساخت و تقویت مزیت‌های رقابتی حاصل می‌شود.

برای اصفهان، این موضوع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. استان از یک سو دارای زیرساخت‌های صنعتی، لجستیکی، علمی و صادراتی قابل توجهی است و از سوی دیگر با چالش‌هایی همچون محدودیت منابع آب،

رقابت فزاینده میان مناطق و ضرورت تحول ساختار اقتصادی مواجه است. در چنین شرایطی، حفظ جایگاه اقتصادی استان مستلزم حرکت از مدیریت روزمره به سمت حکمرانی توسعه محور و تمرکز بر مزیت های رقابتی آینده است.

در این چارچوب، توسعه لجستیک و کریدورهای حمل و نقل، گسترش زنجیره های ارزش صنعتی، تقویت اقتصاد دانش بنیان، توسعه انرژی های تجدیدپذیر و ارتقای بهره وری منابع آب می توانند به عنوان پیشران های اصلی توسعه استان ایفای نقش کنند. تحقق این اهداف نیز نیازمند همکاری مؤثر میان دولت، بخش خصوصی، دانشگاه ها و نهادهای مالی است؛ زیرا تجربه چین نشان می دهد توسعه موفق زمانی شکل می گیرد که تمامی بازیگران اصلی اقتصاد در یک مسیر مشترک قرار گیرند.

فصل دوم: مالیه عمومی، مالیات و رفتار دولت

مقدمه

فصل دوم کتاب به یکی از مهم‌ترین پایه‌های فهم دولت و اقتصاد چین می‌پردازد: رابطه میان نظام مالی دولت^۱ (مالیه عمومی)، نظام مالیاتی و رفتار دولت‌های محلی. نویسندگان در ابتدای فصل تأکید می‌کند که برای شناخت واقعی رفتار هر دولت، نباید فقط به اسناد، شعارها و برنامه‌های رسمی توجه کرد؛ باید دید دولت منابع مالی خود را از کجا تأمین می‌کند و آن را در چه حوزه‌هایی هزینه می‌کند. از این منظر، بودجه و مالیات صرفاً موضوعاتی فنی و حسابداری نیستند، بلکه نشان‌دهنده اولویت‌ها، قدرت اجرایی و جهت‌گیری واقعی حکومت‌اند.

نویسندگان توضیح می‌دهد که در چین، مالیه عمومی نقش بنیادین در حکمرانی دارد. دولت برای اجرای هر سیاست، از آموزش و زیرساخت گرفته تا توسعه صنعتی و رفاه اجتماعی، به منابع مالی نیاز دارد. بنابراین، تغییر در نظام مالیاتی می‌تواند مستقیماً رفتار دولت‌های محلی را تغییر دهد، زیرا ساختار درآمدی دولت‌ها تعیین می‌کند که چه فعالیت‌هایی را تشویق، چه پروژه‌هایی را اجرا و چه اولویت‌هایی را دنبال کنند. فصل دوم دقیقاً همین نقطه را بررسی می‌کند: چگونه اصلاحات مالیاتی سال ۱۹۹۴، رابطه دولت مرکزی و دولت‌های محلی را دگرگون کرد و زمینه‌ساز شکل‌گیری پدیده‌ای به نام «تأمین مالی مبتنی بر زمین (مالیه زمین)»^۲ شد.

اصلاحات مالیاتی ۱۹۹۴؛ نقطه عطف رابطه مرکز و محلی

پیش از اصلاحات ۱۹۹۴، نظام مالی چین تا حد زیادی بر پایه قراردادهای مالی میان دولت مرکزی و استان‌ها اداره می‌شد. در دوره ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۳، درآمدها و هزینه‌های دولت‌های محلی تا حد زیادی با یکدیگر هماهنگ بود و دولت‌های محلی سهم قابل توجهی از درآمدهای مالیاتی خود را حفظ می‌کردند. این نظام به دولت‌های محلی انگیزه می‌داد که فعالیت اقتصادی را توسعه دهند، زیرا بخش بیشتری از درآمد حاصل از رشد اقتصادی در همان منطقه باقی می‌ماند.

اما این نظام پیامدهای مهمی نیز داشت. سهم دولت مرکزی از درآمدهای مالیاتی کاهش یافت و توان مالی آن برای اجرای سیاست‌های ملی، مدیریت بحران‌ها و حفظ انسجام مالی کشور محدود شد. به همین دلیل،

^۱ Finance public

^۲ Land Finance

اصلاحات مالیاتی سال ۱۹۹۴ با هدف تقویت توان مالی دولت مرکزی و بازتعریف رابطه مالی میان مرکز و دولت‌های محلی اجرا شد.

در این اصلاحات، مالیات‌ها به سه گروه تقسیم شدند: مالیات‌های متعلق به دولت مرکزی، مالیات‌های محلی و مالیات‌های مشترک. مهم‌ترین تغییر مربوط به مالیات بر ارزش افزوده بود که پیش‌تر عمدتاً در اختیار دولت‌های محلی بود، اما پس از اصلاحات، بخش عمده آن به دولت مرکزی منتقل شد. این اقدام قدرت مالی دولت مرکزی را افزایش داد، اما در مقابل، فشار مالی قابل توجهی بر دولت‌های محلی وارد کرد.

شکاف در آمد و هزینه در دولت‌های محلی

پس از اصلاحات مالیاتی، بخش بزرگی از درآمدهای مالیاتی به سمت دولت مرکزی منتقل شد، در حالی که بخش مهمی از وظایف هزینه‌ای همچنان بر عهده دولت‌های محلی باقی ماند. به بیان ساده، دولت‌های محلی همچنان باید مدرسه، جاده، خدمات شهری، زیرساخت و پروژه‌های توسعه‌ای را تأمین می‌کردند، اما سهم آنها از منابع مالیاتی کاهش یافته بود.

این وضعیت یک شکاف ساختاری ایجاد کرد: مسئولیت‌ها در سطح محلی باقی ماند، اما بخش مهمی از درآمدها در سطح مرکزی متمرکز شد. دولت مرکزی بخشی از این شکاف را از طریق پرداخت‌های انتقالی جبران می‌کرد، اما این انتقال‌ها همیشه به صورت یکنواخت و کافی به همه مناطق نمی‌رسید. در نتیجه، دولت‌های محلی ناچار شدند به دنبال منابع درآمدی جایگزین باشند.

مالیه زمین؛ پاسخ دولت‌های محلی به فشار مالی

مهم‌ترین پاسخ دولت‌های محلی به این فشار مالی، استفاده از زمین به عنوان منبع درآمد و ابزار توسعه بود. از آنجا که دولت‌های محلی اختیار قابل توجهی در مدیریت و واگذاری حق استفاده از زمین داشتند، فروش یا واگذاری زمین به یکی از مهم‌ترین منابع درآمدی آنها تبدیل شد. این همان پدیده‌ای است که نویسندگان از آن با عنوان «مالیه زمین» یاد می‌کنند.

مالیه زمین فقط یک منبع درآمد نبود؛ بلکه به تدریج به یک ابزار توسعه اقتصادی تبدیل شد. دولت‌های محلی می‌توانستند از زمین برای جذب سرمایه‌گذار، توسعه شهرک‌های صنعتی، ایجاد زیرساخت، گسترش شهرنشینی و افزایش درآمدهای آینده استفاده کنند. در واقع، زمین به پلی میان مالیه عمومی، توسعه شهری و سیاست صنعتی تبدیل شد.

در این مدل، دولت‌های محلی معمولاً زمین صنعتی را با قیمت پایین‌تر در اختیار بنگاه‌ها قرار می‌دادند تا سرمایه‌گذاری و اشتغال ایجاد شود. در مقابل، از افزایش فعالیت اقتصادی، مالیات‌های بعدی و رشد ارزش

زمین‌های تجاری و مسکونی منتفع می‌شدند. به همین دلیل، زمین در چین فقط یک دارایی فیزیکی نبود، بلکه به ابزار سیاست‌گذاری اقتصادی و رقابت منطقه‌ای تبدیل شد.

رقابت دولت‌های محلی و الگوی «مدیر مرکز خرید»^۳

نویسنده برای توضیح رفتار دولت‌های محلی از یک تشبیه مهم استفاده می‌کند: دولت محلی را با Shopping Mall Manager (مدیر یک مرکز خرید) مقایسه می‌کند. منظور این است: همان‌طور که مدیر یک مرکز خرید تلاش می‌کند برندها و فروشگاه‌های مهم را به مرکز خرید خود جذب کند، دولت محلی نیز تلاش می‌کند سرمایه‌گذاران و بنگاه‌های اقتصادی را به منطقه خود جذب کند. به عبارت دیگر، دولت محلی مانند مدیر یک مرکز خرید عمل می‌کند. همان‌طور که مدیر مرکز خرید ممکن است برای جذب فروشگاه‌های مهم، اجاره اولیه پایین‌تر یا امتیازات ویژه ارائه دهد، دولت محلی نیز ممکن است برای جذب شرکت‌های بزرگ، زمین ارزان، زیرساخت، معافیت یا حمایت‌های خاص فراهم کند. هدف نهایی، افزایش رونق اقتصادی منطقه و کسب درآمد پایدار در آینده است.

این منطق، رفتار دولت‌های محلی چین را تا حد زیادی توضیح می‌دهد. آنها تنها به دنبال درآمد فوری از فروش زمین نیستند و تلاش می‌کنند با جذب بنگاه‌های مهم، خوشه‌های صنعتی ایجاد کنند، درآمدهای مالیاتی آینده را افزایش دهند و جایگاه اقتصادی منطقه خود را ارتقا دهند. به همین دلیل، رقابت میان دولت‌های محلی برای جذب سرمایه‌گذاری، یکی از موتورهای مهم رشد اقتصادی چین بوده است.

پیامدهای منفی مدل مالیه زمین

با وجود نقش مهم مالیه زمین در توسعه چین، نویسنده تأکید می‌کند که این مدل بدون هزینه نبوده است. وابستگی دولت‌های محلی به زمین، چند پیامد مهم به همراه داشته است. با وجود نقش مهم مالیه زمین در تأمین منابع توسعه، نویسنده تأکید می‌کند که این الگو به تدریج برخی عدم تعادل‌های اقتصادی و مالی را نیز ایجاد کرده است که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

✓ نخست، این مدل زمینه رشد بدهی دولت‌های محلی را فراهم کرد. وقتی دولت محلی درآمد آینده حاصل از زمین و توسعه شهری را مبنای تأمین مالی امروز قرار می‌دهد، انگیزه برای استقراض و اجرای پروژه‌های بزرگ افزایش می‌یابد. اگر این پروژه‌ها بازده کافی نداشته باشند، بازپرداخت بدهی دشوار می‌شود.

^۳ Shopping Mall Manager

- ✓ دوم، مالیه زمین به رشد قیمت زمین و مسکن کمک کرد. چون دولت‌های محلی از واگذاری زمین‌های تجاری و مسکونی درآمد قابل توجهی کسب می‌کردند، انگیزه داشتند عرضه و قیمت‌گذاری زمین را به‌گونه‌ای مدیریت کنند که درآمد بیشتری ایجاد شود.
- ✓ سوم، این مدل می‌تواند به تخصیص ناکارآمد منابع منجر شود. در برخی مناطق، زمین ارزان و پروژه‌های عمرانی فراوان ایجاد شد، اما همه این پروژه‌ها به توسعه پایدار و بهره‌وری بالا منجر نشدند. نویسنده تأکید می‌کند که در مراحل اولیه صنعتی‌شدن، تبدیل زمین کشاورزی به زمین صنعتی و شهری می‌توانست بازده بالایی داشته باشد؛ اما با پیچیده‌تر شدن اقتصاد، صرفاً داشتن زمین ارزان دیگر برای جذب سرمایه‌گذاری کافی نیست. بنگاه‌ها به زنجیره تأمین، تحقیق و توسعه، نیروی انسانی، دسترسی لجستیکی و نظام مالی کارآمد نیز نیاز دارند.

عدم توازن عمودی و افقی

- بخش پایانی فصل به دو نوع عدم توازن مالی می‌پردازد: عدم توازن عمودی و عدم توازن افقی.
- ✓ عدم توازن عمودی به شکاف میان سطوح مختلف حکومت اشاره دارد. پس از اصلاحات مالیاتی، درآمدها بیشتر در سطح مرکزی متمرکز شد، اما هزینه‌ها همچنان تا حد زیادی بر عهده دولت‌های محلی باقی ماند. این موضوع به‌ویژه برای دولت‌های سطوح پایین‌تر، مانند شهرستان‌ها و شهرهای کوچک، فشار مالی ایجاد کرد.
 - ✓ عدم توازن افقی به تفاوت میان مناطق مختلف اشاره دارد. مناطق ثروتمندتر، به‌ویژه استان‌ها و شهرهای ساحلی، توان بیشتری برای جذب سرمایه، اجرای پروژه‌های بزرگ و دریافت منابع حمایتی داشتند. در مقابل، مناطق فقیرتر یا کم‌توسعه‌تر با محدودیت مالی و اجرایی بیشتری مواجه بودند. حتی برخی پرداخت‌های انتقالی خاص نیز گاهی به نفع مناطق برخوردارتر تمام می‌شد، زیرا این مناطق توان اجرایی، منابع مکمل و ارتباطات اداری قوی‌تری برای جذب پروژه‌ها داشتند.

جمع‌بندی فصل

فصل دوم نشان می‌دهد که مسیر توسعه اقتصادی چین را نمی‌توان بدون درک نظام مالی و مالیاتی آن توضیح داد. اصلاحات مالیاتی سال ۱۹۹۴ اگرچه به تقویت توان مالی دولت مرکزی انجامید، اما همزمان دولت‌های محلی را با محدودیت منابع روبه‌رو کرد. در واکنش به این وضعیت، زمین به مهم‌ترین ابزار تأمین مالی و توسعه در سطح محلی تبدیل شد. به بیان دیگر، زمین در چین صرفاً یک دارایی ملکی نبود، بلکه به یک ابزار حکمرانی اقتصادی و توسعه منطقه‌ای تبدیل شد.

این تحول، زمینه‌ساز شکل‌گیری الگویی شد که در آن توسعه شهری، گسترش زیرساخت‌ها، جذب سرمایه‌گذاری و رشد صنعتی تا حد زیادی بر ظرفیت دولت‌های محلی در بهره‌برداری از ارزش زمین استوار بود. این مدل نقش مهمی در جهش اقتصادی چین ایفا کرد، اما در کنار آن چالش‌هایی نظیر افزایش بدهی، رشد قیمت مسکن و تشدید برخی نابرابری‌های منطقه‌ای را نیز به همراه داشت.

با این حال، مدل تأمین مالی مبتنی بر زمین همانند بسیاری از سیاست‌های توسعه‌ای، در کنار دستاوردهای قابل توجه، پیامدها و محدودیت‌هایی نیز به همراه داشته است. مهم‌ترین مزایا و چالش‌های این الگو به‌طور خلاصه در جدول زیر ارائه شده است.

جدول ۲. مهم‌ترین مزایا و چالش‌های مدل «مالیه زمین» در چین

مزایا	معایب
توسعه زیرساخت	افزایش بدهی
جذب سرمایه	رشد قیمت مسکن
توسعه صنعتی	وابستگی به بازار زمین
شهرنشینی	نابرابری منطقه‌ای

تفسیر و تحلیل

پیام عمیق‌تر فصل دوم آن است که ساختار درآمدی دولت‌ها، صرفاً یک موضوع مالی نیست، بلکه یکی از عوامل تعیین‌کننده رفتار اقتصادی و توسعه‌ای آنها به شمار می‌رود. دولت‌ها متناسب با منابع درآمدی خود تصمیم می‌گیرند، سرمایه‌گذاری می‌کنند و اولویت‌های توسعه‌ای را شکل می‌دهند.

تجربه چین نشان می‌دهد زمانی که منابع مالیاتی پاسخگوی مسئولیت‌های محلی نباشد، دولت‌ها به دنبال ابزارهای جایگزین برای تأمین مالی خواهند رفت. در چین این نقش را زمین ایفا کرد و به تدریج به حلقه اتصال میان توسعه شهری، سیاست صنعتی و سرمایه‌گذاری تبدیل شد. به همین دلیل بسیاری از تحولات اقتصادی این کشور، از توسعه زیرساخت‌ها و شهرنشینی گرفته تا بخشی از بحران بدهی و بازار مسکن، ریشه در نحوه طراحی نظام مالی و مالیاتی آن دارد.

فصل دوم در واقع نشان می‌دهد که پشت بسیاری از سیاست‌های توسعه‌ای موفق یا ناموفق، یک منطق مالی نهفته است؛ منطقی که اغلب کمتر از سیاست‌ها و برنامه‌های رسمی مورد توجه قرار می‌گیرد.

جمع‌بندی مدیریتی

مهم‌ترین آموزه مدیریتی فصل آن است که هیچ راهبرد توسعه‌ای بدون پشتوانه مالی پایدار قابل تحقق نیست. میان اهداف، مسئولیت‌ها و منابع مالی باید تناسب برقرار باشد؛ در غیر این صورت، حتی کارآمدترین نهادها نیز با محدودیت اجرایی مواجه خواهند شد.

تجربه چین نشان می‌دهد توسعه موفق تنها به حجم منابع وابسته نیست، بلکه به توانایی تبدیل دارایی‌ها و ظرفیت‌های موجود به منابع سرمایه‌گذاری بستگی دارد. در عین حال، اتکای بیش از حد به یک منبع درآمدی می‌تواند در بلندمدت آسیب‌پذیری‌های جدیدی ایجاد کند. بنابراین، پایداری و تنوع منابع مالی به اندازه تأمین منابع اهمیت دارد.

تجربه چین همچنین نشان می‌دهد که طراحی نظام مالی میان سطوح مختلف حکومت اهمیت زیادی دارد؛ زیرا هرگونه عدم توازن میان مسئولیت‌ها و منابع مالی، یا میان مناطق برخوردار و کمتر برخوردار، می‌تواند به چالش‌های توسعه‌ای و مالی در بلندمدت منجر شود.

درس‌هایی برای ایران و اصفهان

فصل دوم بیش از هر چیز بر اهمیت طراحی نظام تأمین مالی توسعه تأکید دارد. بسیاری از چالش‌های توسعه‌ای زمانی شکل می‌گیرند که مسئولیت‌ها با منابع مالی موجود تناسب نداشته باشند یا سازوکار مشخصی برای تبدیل ظرفیت‌های اقتصادی به سرمایه‌گذاری وجود نداشته باشد.

برای اصفهان، این موضوع از آن جهت اهمیت دارد که آینده توسعه استان بیش از گذشته به نوسازی زیرساخت‌ها، ارتقای فناوری، افزایش بهره‌وری منابع و توسعه فعالیت‌های دانش‌بنیان وابسته است. تحقق این اهداف نیازمند اتکا به منابع مالی متنوع و پایدار است و نمی‌توان آن را صرفاً بر پایه بودجه‌های عمومی دنبال کرد.

در این چارچوب، ظرفیت‌های لجستیکی استان، موقعیت جغرافیایی مرکزی، شهرک‌های صنعتی، زیرساخت‌های حمل‌ونقل، پروژه‌های انرژی‌های تجدیدپذیر و دارایی‌های عمومی می‌توانند به اهرم‌هایی برای جذب سرمایه و تأمین مالی توسعه تبدیل شوند. در عین حال، تجربه چین هشدار می‌دهد که وابستگی بیش از حد به یک منبع درآمدی، هرچند در کوتاه‌مدت رشد ایجاد کند، در بلندمدت می‌تواند پایداری مالی و توسعه‌ای را با مخاطره مواجه سازد.

از این رو، مهم‌ترین درس این فصل برای سیاست‌گذاران، حرکت به سمت تنوع‌بخشی منابع مالی، گسترش مشارکت بخش خصوصی، استفاده از ابزارهای نوین تأمین مالی و ارتقای بهره‌وری دارایی‌های موجود است؛ رویکردی که می‌تواند زمینه‌ساز توسعه پایدار و رقابت‌پذیر در سطح ملی و منطقه‌ای باشد.

فصل سوم: سرمایه‌گذاری، تأمین مالی و بدهی دولت

مقدمه

فصل اول راجع به اهمیت دولت‌های محلی چین صحبت کرد و فصل دوم نشان داد که منابع مالی آنها از کجا تأمین می‌شود، حال در فصل سوم توضیح می‌دهد که این منابع چگونه به پروژه‌های واقعی توسعه تبدیل شدند.

پرسش اصلی فصل این است:

چگونه دولت‌های محلی چین توانستند طی چند دهه هزاران کیلومتر جاده، مترو، منطقه صنعتی، شهر جدید و زیرساخت‌های گسترده ایجاد کنند؟

نویسنده توضیح می‌دهد که پاسخ این پرسش را نمی‌توان صرفاً در رشد اقتصادی، درآمدهای مالیاتی یا فروش زمین جستجو کرد. آنچه این جهش توسعه‌ای را ممکن ساخت، شکل‌گیری مجموعه‌ای از نهادهای مالی و سازوکارهای سرمایه‌گذاری بود که به دولت‌های محلی اجازه می‌داد منابع مالی مورد نیاز برای پروژه‌های بزرگ را بسیج کنند. از این منظر، فصل سوم در واقع به تشریح «موتور مالی توسعه» در اقتصاد چین می‌پردازد.

شرکت‌های سرمایه‌گذاری دولت‌های محلی

نخستین بخش فصل به شکل‌گیری شرکت‌های سرمایه‌گذاری و تأمین مالی دولت‌های محلی اختصاص دارد؛ نهادهایی که بعدها با عنوان «شرکت‌های سرمایه‌گذاری و تأمین مالی دولت‌های محلی (LGFVs) شناخته شدند. نویسنده توضیح می‌دهد که پس از محدود شدن منابع مالی دولت‌های محلی و افزایش نیاز به سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و توسعه شهری، این شرکت‌ها به عنوان ابزاری برای تأمین مالی پروژه‌های توسعه‌ای ایجاد شدند.

در بسیاری از موارد، دولت‌های محلی امکان استقراض مستقیم نداشتند، اما از طریق این شرکت‌ها می‌توانستند زمین، دارایی‌های عمومی و سایر منابع محلی را به پشتوانه تأمین مالی تبدیل کنند. این شرکت‌ها با تجمیع دارایی‌ها، دریافت تسهیلات بانکی، انتشار اوراق بدهی و جذب منابع مالی، امکان اجرای پروژه‌های بزرگ را فراهم می‌کردند. به این ترتیب، دولت‌های محلی توانستند بدون اتکال کامل به بودجه‌های سالانه، منابع مورد نیاز برای توسعه زیرساخت‌ها، مناطق صنعتی، پروژه‌های شهری و سایر طرح‌های عمرانی را تأمین کنند.

نویسنده برای تبیین عملکرد این سازوکار، تجربه شهر چنگدو را بررسی می‌کند. این تجربه نشان می‌دهد که چگونه اصلاح ساختار دارایی‌های عمومی و استفاده از زمین به عنوان پشتوانه مالی، امکان جذب سرمایه و اجرای پروژه‌های توسعه‌ای را فراهم کرد. در واقع، زمین و سایر دارایی‌های عمومی صرفاً به عنوان منابع فیزیکی تلقی نمی‌شدند، بلکه به ابزارهایی برای تجهیز منابع مالی و تسریع فرآیند توسعه تبدیل شدند. پیام اصلی این بخش آن است که دولت‌های محلی چین تنها مصرف‌کننده منابع مالی نبودند، بلکه با ایجاد نهادهای تخصصی تأمین مالی، توانستند دارایی‌های موجود را به اهرمی برای توسعه اقتصادی تبدیل کنند. این سازوکار یکی از مهم‌ترین عوامل گسترش سریع زیرساخت‌ها و توسعه شهری و صنعتی چین در دهه‌های اخیر به شمار می‌رود.

توسعه صنعتی و پارک‌های صنعتی

بخش دوم فصل نشان می‌دهد که در الگوی توسعه چین، توسعه صنعتی صرفاً به معنای احداث کارخانه یا جذب سرمایه‌گذار نبوده است. دولت‌های محلی تلاش می‌کردند به جای ایجاد واحدهای تولیدی منفرد، یک اکوسیستم کامل اقتصادی شامل زیرساخت‌های حمل و نقل، خدمات شهری، تأسیسات عمومی، مسکن، مراکز خدماتی و محیط مناسب کسب و کار را به‌طور همزمان توسعه دهند. از این رو، توسعه صنعتی و توسعه شهری در بسیاری از مناطق چین به صورت یکپارچه و مکمل یکدیگر طراحی و اجرا شدند.

نویسنده با اشاره به نمونه‌هایی مانند پارک صنعتی سوژو و شرکت China Fortune Land Development نشان می‌دهد که دولت‌های محلی چگونه از ترکیب توسعه شهری و توسعه صنعتی برای افزایش جذابیت سرمایه‌گذاری استفاده کردند. در این الگو، دولت محلی تنها زمین در اختیار سرمایه‌گذاران قرار نمی‌داد، بلکه مجموعه‌ای از زیرساخت‌ها، خدمات و امکانات لازم برای فعالیت اقتصادی را نیز فراهم می‌کرد تا ریسک سرمایه‌گذاری کاهش یابد و زمینه جذب بنگاه‌های جدید فراهم شود.

یکی از ویژگی‌های مهم این مدل آن بود که توسعه صنعتی، توسعه شهری و ارزش زمین به صورت متقابل یکدیگر را تقویت می‌کردند. توسعه زیرساخت‌ها و استقرار صنایع جدید موجب افزایش ارزش اقتصادی مناطق و رشد ارزش زمین می‌شد و در مقابل، افزایش ارزش زمین نیز منابع مالی لازم برای توسعه بیشتر زیرساخت‌ها و خدمات شهری را فراهم می‌کرد. بدین ترتیب، یک چرخه خودتقویت‌کننده میان سرمایه‌گذاری، توسعه شهری و رشد صنعتی شکل گرفت که نقش مهمی در شتاب‌گیری توسعه اقتصادی چین ایفا کرد.

پیام اصلی این بخش آن است که موفقیت بسیاری از مناطق چین تنها ناشی از جذب سرمایه گذاری صنعتی نبود، بلکه نتیجه طراحی همزمان زیرساخت، خدمات شهری، محیط کسب و کار و فعالیت های تولیدی بود؛ رویکردی که توانست مزیت های رقابتی پایدار برای مناطق مختلف ایجاد کند.

بانک توسعه چین و تأمین مالی توسعه

بخش دیگری از فصل به نقش بانک توسعه چین می پردازد؛ نهادی که نویسنده آن را یکی از مهم ترین ابزارهای مالی توسعه در چین معرفی می کند. برخلاف بانک های تجاری که عمدتاً بر سودآوری کوتاه مدت و بازگشت سریع سرمایه تمرکز دارند، بانک توسعه چین مأموریتی توسعه ای داشت و منابع مالی بلندمدت را برای پروژه های راهبردی و زیرساختی فراهم می کرد.

نویسنده توضیح می دهد که بسیاری از پروژه های بزرگ توسعه ای، از جمله راه آهن، بزرگراه ها، مناطق صنعتی، زیرساخت های شهری و سایر طرح های زیربنایی، در کوتاه مدت بازده مالی قابل توجهی ایجاد نمی کنند. به همین دلیل، بانک های تجاری معمولاً تمایل محدودی به تأمین مالی چنین پروژه هایی دارند. بانک توسعه چین این خلأ را پر کرد و امکان دسترسی دولت های محلی و نهادهای توسعه ای به منابع مالی بلندمدت را فراهم ساخت.

وجود چنین نهادی سبب شد پروژه هایی که آثار اقتصادی و اجتماعی آنها در بلندمدت ظاهر می شد، از پشتوانه مالی لازم برخوردار شوند و محدودیت های ناشی از کمبود منابع کوتاه مدت مانع اجرای آنها نشود. از این رو، بانک توسعه چین به یکی از مهم ترین بازوهای مالی دولت برای توسعه زیرساخت ها، گسترش فعالیت های صنعتی و اجرای برنامه های راهبردی تبدیل شد.

پیام اصلی این بخش آن است که توسعه پایدار تنها به وجود منابع مالی وابسته نیست، بلکه به وجود نهادهایی نیاز دارد که بتوانند منابع مالی را با افق زمانی بلندمدت در اختیار پروژه های توسعه ای قرار دهند. تجربه چین نشان می دهد که بانک های توسعه ای می توانند نقشی کلیدی در تبدیل برنامه های توسعه به پروژه های اجرایی ایفا کنند.

بدهی دولت های محلی

گسترش سرمایه گذاری، توسعه زیرساخت ها و اجرای پروژه های بزرگ عمرانی به تدریج موجب افزایش بدهی دولت های محلی در چین شد. نویسنده تأکید می کند که بدهی ذاتاً پدیده ای منفی نیست و بسیاری از کشورها برای تأمین مالی توسعه از منابع استقراضی استفاده می کنند. از این منظر، مسئله اصلی میزان بدهی نیست، بلکه کیفیت استفاده از بدهی و نحوه به کارگیری منابع مالی حاصل از آن است.

اگر منابع استقراضی صرف ایجاد زیرساخت‌های کارآمد، توسعه صنعتی، افزایش ظرفیت تولید و تقویت پایه‌های رشد اقتصادی شوند، می‌توانند درآمدهای آینده را افزایش داده و امکان بازپرداخت بدهی را فراهم کنند. در چنین شرایطی، بدهی به ابزاری برای توسعه تبدیل می‌شود. اما اگر این منابع به پروژه‌های کم‌بازده، غیرضروری یا فاقد توجیه اقتصادی اختصاص یابند، بدهی به تدریج به یک ریسک مالی و اقتصادی تبدیل خواهد شد.

نویسنده نشان می‌دهد که با افزایش حجم سرمایه‌گذاری‌ها، نگرانی‌هایی درباره سطح بدهی دولت‌های محلی نیز شکل گرفت. به همین دلیل، دولت مرکزی چین در سال‌های بعد مجموعه‌ای از اصلاحات را برای شفاف‌سازی بدهی‌ها، کنترل استقراض، تقویت نظارت مالی و مدیریت ریسک‌های ناشی از بدهی به اجرا گذاشت.

پیام اصلی این بخش آن است که موفقیت یا شکست استقراض به حجم بدهی وابسته نیست، بلکه به توانایی تبدیل منابع مالی به دارایی‌ها و ظرفیت‌های مولد اقتصادی بستگی دارد. از این رو، کیفیت سرمایه‌گذاری و بازده اقتصادی پروژه‌ها به همان اندازه تأمین مالی آنها اهمیت دارد.

نقش مدیران محلی در توسعه اقتصادی

آخرین بخش فصل به نقش مدیران محلی در فرآیند توسعه اقتصادی چین اختصاص دارد. نویسنده توضیح می‌دهد که یکی از ویژگی‌های مهم نظام حکمرانی چین، طراحی سازوکاری بود که در آن عملکرد اقتصادی به یکی از مهم‌ترین معیارهای ارزیابی و ارتقای مدیران محلی تبدیل شد.

در این نظام، شاخص‌هایی مانند رشد اقتصادی، جذب سرمایه‌گذاری، توسعه زیرساخت‌ها، ایجاد اشتغال و بهبود عملکرد اقتصادی مناطق، نقش مهمی در ارزیابی مدیران ایفا می‌کردند. به همین دلیل، پیشرفت شغلی بسیاری از مدیران به نتایج اقتصادی منطقه تحت مدیریت آنها وابسته بود.

این نظام انگیزشی موجب شد مدیران محلی برای جذب سرمایه، توسعه فعالیت‌های اقتصادی، اجرای پروژه‌های زیرساختی و بهبود فضای کسب‌وکار تلاش گسترده‌ای انجام دهند. در نتیجه، نوعی رقابت مستمر میان شهرها و استان‌های مختلف شکل گرفت که به یکی از محرک‌های مهم توسعه اقتصادی چین تبدیل شد.

نویسنده معتقد است این سازوکار توانست انگیزه‌های مدیران محلی را با اهداف توسعه اقتصادی کشور همسو کند و ظرفیت اجرایی دولت‌های محلی را به شکل قابل توجهی افزایش دهد. با این حال، وی به این نکته نیز اشاره می‌کند که تمرکز بیش از حد بر شاخص‌های اقتصادی می‌تواند زمینه‌ساز رفتارهای فرصت‌طلبانه، رقابت‌های ناسالم و بروز فساد شود.

به همین دلیل، دولت چین در سال‌های اخیر تلاش کرده است از طریق تقویت نظام نظارتی، افزایش شفافیت و اجرای برنامه‌های گسترده مبارزه با فساد، آثار منفی احتمالی این نظام انگیزشی را کنترل کند. پیام اصلی این بخش آن است که موفقیت توسعه‌ای تنها به منابع مالی و نهادهای اقتصادی وابسته نیست، بلکه نحوه طراحی انگیزه‌ها و نظام ارزیابی مدیران نیز می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در جهت‌دهی رفتار بازیگران و تسریع فرآیند توسعه ایفا کند.

جمع‌بندی فصل

فصل سوم نشان می‌دهد که توسعه سریع چین تنها بر پایه رشد اقتصادی یا افزایش درآمدهای دولت شکل نگرفته است، بلکه حاصل ایجاد مجموعه‌ای از نهادها و سازوکارهای تأمین مالی بوده که امکان اجرای پروژه‌های بزرگ توسعه‌ای را فراهم کرده‌اند. دولت‌های محلی از طریق شرکت‌های سرمایه‌گذاری و تأمین مالی، استفاده از ظرفیت زمین و دارایی‌های عمومی، بهره‌گیری از بانک توسعه چین و سایر ابزارهای مالی، توانستند منابع گسترده‌ای را برای توسعه زیرساخت‌ها، شهرسازی و فعالیت‌های صنعتی بسیج کنند. در کنار این نهادهای مالی، نظام ارزیابی مدیران محلی نیز نقش مهمی در پیشبرد توسعه ایفا کرد و رقابت میان مناطق مختلف را افزایش داد. این مدل توانست زیرساخت‌های گسترده، شهرهای جدید و ظرفیت‌های صنعتی عظیمی ایجاد کند، اما همزمان موجب افزایش بدهی دولت‌های محلی و شکل‌گیری برخی ریسک‌های مالی نیز شد. از این رو، فصل سوم را می‌توان فصل «نهادهای تأمین مالی توسعه» در تجربه چین دانست.

تفسیر و تحلیل

پیام اصلی فصل سوم آن است که توسعه اقتصادی بیش از آنکه به حجم منابع مالی وابسته باشد، به کیفیت نهادهایی بستگی دارد که این منابع را مدیریت می‌کنند. نویسنده نشان می‌دهد که موفقیت چین صرفاً حاصل دسترسی به سرمایه نبود، بلکه نتیجه ایجاد سازوکارهایی بود که توانستند زمین، دارایی‌های عمومی، منابع مالی و ظرفیت مدیریتی را در خدمت توسعه قرار دهند. از این منظر، سه عنصر در کنار یکدیگر عمل کرده‌اند: دارایی‌های عمومی که به پشتوانه تأمین مالی تبدیل شدند؛ نهادهای مالی توسعه‌ای که منابع بلندمدت را فراهم کردند؛ و نظام انگیزشی مدیران محلی که اجرای پروژه‌ها و جذب سرمایه‌گذاری را تسهیل نمود. در واقع، توسعه چین حاصل پیوند میان نهادهای مالی، ظرفیت اجرایی دولت و انگیزه‌های مدیریتی بوده است.

فصل سوم در عین حال یک هشدار مهم نیز دارد: توسعه مبتنی بر سرمایه‌گذاری تنها زمانی پایدار است که پروژه‌ها دارای توجیه اقتصادی و بازده بلندمدت باشند. در غیر این صورت، همان سازوکارهایی که محرک رشد هستند، می‌توانند به منشأ بدهی و ریسک مالی تبدیل شوند.

جمع‌بندی مدیریتی

مهم‌ترین آموزه مدیریتی فصل سوم آن است که توسعه پایدار نیازمند نهادهای توسعه‌ای کارآمد است. تجربه چین نشان می‌دهد که اجرای پروژه‌های بزرگ صرفاً با اتکا به بودجه‌های سالانه امکان‌پذیر نیست و نیازمند سازوکارهایی برای تجهیز منابع بلندمدت، مدیریت دارایی‌های عمومی و هدایت سرمایه به سمت فعالیت‌های مولد است.

برای مدیران و سیاست‌گذاران، مهم‌ترین درس این فصل آن است که موفقیت توسعه‌ای تنها به میزان سرمایه‌گذاری وابسته نیست، بلکه به کیفیت انتخاب پروژه‌ها، نحوه تأمین مالی آنها و وجود نظام‌های انگیزشی مناسب بستگی دارد. همچنین تفاوت میان بدهی مولد و بدهی غیرمولد اهمیت اساسی دارد؛ زیرا استقراض زمانی ارزشمند است که به افزایش بهره‌وری، تولید، اشتغال و درآمدهای آینده منجر شود. در نتیجه، توسعه موفق بیش از آنکه محصول تزریق منابع مالی باشد، حاصل طراحی نهادهای کارآمد، انتخاب پروژه‌های راهبردی و مدیریت صحیح سرمایه‌گذاری است.

فصل چهارم: نقش دولت در صنعتی شدن

مقدمه فصل

فصل چهارم به یکی از بحث‌برانگیزترین و جذاب‌ترین فصل‌های کتاب هست، چون نویسنده از بحث «دولت محلی، زمین و تأمین مالی» عبور می‌کند و وارد سؤال اصلی می‌شود: دولت چه نقشی در توسعه صنایع و شکل‌گیری شرکت‌های بزرگ دارد؟

در بسیاری از نظریه‌های اقتصادی، نقش دولت عمدتاً به فراهم کردن بستر فعالیت بازار، ایجاد زیرساخت‌های عمومی و تنظیم‌گری محدود می‌شود. اما تجربه چین نشان می‌دهد که در برخی مراحل توسعه، دولت نقشی فعال‌تر در هدایت سرمایه‌گذاری، حمایت از صنایع نوظهور، کاهش ریسک فعالیت‌های اقتصادی و ایجاد هماهنگی میان منابع مالی، فناوری و بازار ایفا کرده است.

نویسنده برای بررسی این موضوع، سه نمونه مهم را مطالعه می‌کند:

۱. شرکت BOE^۴ و صنعت نمایشگر

۲. صنعت انرژی خورشیدی

۳. صندوق‌های هدایت صنعتی دولت

این سه مطالعه موردی نشان می‌دهند که مداخله دولت در فرآیند صنعتی‌شدن چین تنها به حمایت مالی محدود نبوده، بلکه شامل ایجاد زیرساخت، جذب سرمایه، کاهش ریسک فناوری، هدایت منابع و رقابت میان دولت‌های محلی برای توسعه صنایع جدید نیز بوده است.

بخش اول: داستان BOE و سرمایه‌گذاری دولت

نویسنده فصل را با بررسی تجربه شرکت BOE آغاز می‌کند؛ شرکتی که امروزه به یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان نمایشگرهای الکترونیکی و پنل‌های LCD در جهان تبدیل شده است. انتخاب این نمونه تصادفی نیست، زیرا صنعت نمایشگر از جمله صنایعی است که ورود به آن نیازمند سرمایه‌گذاری بسیار سنگین، فناوری پیشرفته، دانش فنی پیچیده و تحمل دوره‌ای طولانی برای بازگشت سرمایه است. در چنین شرایطی، بخش خصوصی به تنهایی معمولاً تمایل یا توانایی ورود گسترده به این حوزه را ندارد.

^۴ گروه فناوری جینگ‌دونگ‌فانگ (شرق پکن): Beijing Oriental Electronics

نویسنده توضیح می‌دهد که در مراحل اولیه توسعه این صنعت، دولت محلی پکن و نهادهای عمومی نقش مهمی در تأمین مالی، فراهم‌سازی زیرساخت‌ها و حمایت از سرمایه‌گذاری ایفا کردند. این حمایت‌ها به BOE امکان داد وارد صنعتی شود که در آن زمان تحت سلطه شرکت‌های بزرگ بین‌المللی بود و دستیابی به فناوری و مقیاس تولید در آن با ریسک‌های قابل توجهی همراه بود.

با این حال، نویسنده تأکید می‌کند که موفقیت BOE را نمی‌توان صرفاً نتیجه حمایت‌های دولتی دانست. حمایت دولت تنها شرایط ورود به صنعت را فراهم کرد، اما تداوم موفقیت این شرکت در گرو توسعه فناوری، ارتقای مدیریت، افزایش بهره‌وری و کسب توان رقابت در بازارهای جهانی بود. به عبارت دیگر، دولت توانست بخشی از ریسک اولیه ورود به یک صنعت راهبردی را کاهش دهد، اما بقای شرکت در نهایت به توانایی آن در رقابت و نوآوری وابسته بود.

تجربه BOE نشان می‌دهد که در صنایع پیشرفته و سرمایه‌بر، دولت می‌تواند نقش تسهیل‌گر و کاهش‌دهنده ریسک را ایفا کند؛ اما موفقیت بلندمدت تنها زمانی حاصل می‌شود که بنگاه‌ها بتوانند به توانمندی فناورانه و مزیت رقابتی پایدار دست یابند.

بخش دوم: صنعت خورشیدی و یارانه‌های دولتی

مطالعه موردی دوم فصل به صنعت انرژی خورشیدی اختصاص دارد؛ صنعتی که چین طی دو دهه گذشته در آن رشد چشمگیری داشته و به یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان تجهیزات خورشیدی در جهان تبدیل شده است. نویسنده توضیح می‌دهد که این رشد صرفاً نتیجه عملکرد بازار نبود، بلکه دولت با استفاده از یارانه‌ها، تسهیلات مالی، حمایت‌های اعتباری و سیاست‌های تشویقی، زمینه گسترش سریع این صنعت را فراهم کرد.

این حمایت‌ها به بنگاه‌های چینی امکان داد ظرفیت تولید خود را افزایش دهند، فناوری‌های جدید را توسعه دهند و سهم قابل توجهی از بازار جهانی را به دست آورند. با این حال، نویسنده تأکید می‌کند که این تجربه فقط یک داستان موفقیت نیست. حمایت‌های گسترده دولتی در برخی مقاطع موجب:

- ✓ سرمایه‌گذاری بیش از حد
- ✓ ایجاد ظرفیت تولید مازاد
- ✓ تشدید رقابت داخلی
- ✓ و کاهش سودآوری بخشی از بنگاه‌ها

نیز شده است.

بنابراین، تجربه صنعت خورشیدی نشان می‌دهد که حمایت دولت می‌تواند موتور رشد صنایع نوظهور باشد، اما اگر این حمایت‌ها بدون ارزیابی مستمر، انضباط مالی و توجه به تقاضای واقعی بازار ادامه یابد، ممکن است به تخصیص نادرست منابع و شکل‌گیری عدم تعادل‌های صنعتی منجر شود.

رقابت دولت‌های محلی و توسعه صنعتی

یکی از نکات مهم فصل چهارم آن است که سیاست صنعتی در چین تنها از سوی دولت مرکزی هدایت نمی‌شد، بلکه دولت‌های محلی نیز نقش فعالی در توسعه صنایع جدید داشتند. هر استان و شهر تلاش می‌کرد صنایع پیشرفته، بنگاه‌های بزرگ و سرمایه‌گذاران جدید را جذب کند و جایگاه خود را در نقشه صنعتی کشور ارتقا دهد.

برای تحقق این هدف، دولت‌های محلی از ابزارهایی مانند واگذاری زمین، توسعه زیرساخت، ارائه تسهیلات مالی، تسریع مجوزها، ایجاد شهرک‌ها و پارک‌های صنعتی و حمایت اداری از بنگاه‌ها استفاده می‌کردند. این رقابت محلی در بسیاری از موارد موجب شتاب‌گیری رشد صنعتی، جذب سرمایه و گسترش فناوری‌های جدید شد.

با این حال، نویسنده نشان می‌دهد که همین رقابت می‌توانست پیامدهای منفی نیز داشته باشد. زمانی که مناطق مختلف به‌طور همزمان وارد یک صنعت می‌شدند و همه برای افزایش ظرفیت تولید رقابت می‌کردند، احتمال شکل‌گیری ظرفیت مازاد، تکرار سرمایه‌گذاری و کاهش سودآوری بنگاه‌ها افزایش می‌یافت. تجربه صنعت خورشیدی نمونه روشنی از این وضعیت است.

بر این اساس، رقابت دولت‌های محلی در چین هم یکی از محرک‌های مهم صنعتی شدن بود و هم در برخی موارد به ایجاد عدم تعادل‌های صنعتی منجر شد. پیام اصلی این بخش آن است که رقابت منطقه‌ای زمانی مفید است که با ارزیابی اقتصادی، هماهنگی سیاستی و توجه به ظرفیت واقعی بازار همراه باشد.

بررسی تجربه BOE، صنعت انرژی خورشیدی و رقابت دولت‌های محلی نشان می‌دهد که مداخله دولت در توسعه صنعتی می‌تواند هم فرصت‌های مهمی برای رشد فناوری، تولید و اشتغال ایجاد کند و هم در صورت طراحی نامناسب، زمینه‌ساز ناکارآمدی و ریسک‌های اقتصادی شود. مهم‌ترین فرصت‌ها و چالش‌های این رویکرد در جدول زیر خلاصه شده است.

جدول ۳. فرصت‌ها و چالش‌های مداخله دولت در توسعه صنعتی

فرصت‌ها	چالش‌ها
کاهش ریسک سرمایه‌گذاری	احتمال تخصیص نادرست منابع
توسعه صنایع نوظهور	ایجاد ظرفیت مازاد
تسریع انتقال فناوری	وابستگی بنگاه‌ها به حمایت
توسعه زیرساخت‌های صنعتی	کاهش رقابت‌پذیری در صورت حمایت طولانی
جذب سرمایه و اشتغال	افزایش هزینه‌های مالی دولت

همان‌گونه که جدول نشان می‌دهد، موفقیت سیاست صنعتی صرفاً به میزان حمایت دولت وابسته نیست، بلکه به کیفیت طراحی حمایت‌ها، رقابت‌پذیری بنگاه‌ها و وجود سازوکارهای ارزیابی و اصلاح سیاست‌ها بستگی دارد. تجربه چین نشان می‌دهد حمایت‌های دولتی زمانی بیشترین اثربخشی را دارند که به ایجاد توانمندی فناورانه و مزیت رقابتی پایدار منجر شوند، نه صرفاً به افزایش ظرفیت تولید یا گسترش حمایت‌های مالی.

بخش سوم: صندوق‌های هدایت صنعتی دولت

نویسنده در بخش پایانی فصل به یکی از مهم‌ترین تحولات سیاست صنعتی چین در سال‌های اخیر می‌پردازد؛ یعنی حرکت از مداخله مستقیم دولت به سمت استفاده از صندوق‌های هدایت صنعتی. این صندوق‌ها با هدف هدایت منابع مالی به سمت صنایع راهبردی و فناوری‌های آینده‌محور ایجاد شده‌اند و تلاش می‌کنند سرمایه عمومی را با سرمایه بخش خصوصی ترکیب کنند.

برخلاف الگوهای سنتی که دولت مستقیماً در فعالیت بنگاه‌ها مداخله می‌کرد یا یارانه‌های گسترده در اختیار صنایع قرار می‌داد، در این رویکرد دولت بیشتر نقش تسهیل‌گر، سرمایه‌گذار راهبردی و هدایت‌کننده جریان سرمایه را بر عهده دارد. به بیان دیگر، دولت به جای آنکه خود مجری فعالیت‌های اقتصادی باشد، تلاش می‌کند مسیر حرکت سرمایه‌گذاری را به سمت بخش‌های دارای اهمیت راهبردی هدایت کند.

حوزه‌هایی مانند فناوری‌های پیشرفته، نیمه‌هادی‌ها، هوش مصنوعی، تجهیزات پیشرفته و سایر فناوری‌های نوظهور از جمله مهم‌ترین اولویت‌های این صندوق‌ها محسوب می‌شوند. هدف اصلی آن است که منابع مالی کشور به سمت صنایعی هدایت شوند که می‌توانند در آینده مزیت رقابتی و جایگاه فناورانه چین را تقویت کنند.

پیام اصلی این بخش آن است که سیاست صنعتی چین به تدریج از حمایت‌های مستقیم و مداخله گسترده دولتی به سمت سازوکارهای مبتنی بر هدایت سرمایه و مشارکت دولت و بخش خصوصی حرکت کرده است. از این منظر، صندوق‌های هدایت صنعتی را می‌توان یکی از مهم‌ترین ابزارهای نسل جدید سیاست صنعتی چین دانست.

جمع‌بندی فصل

فصل چهارم نشان می‌دهد که صنعتی‌شدن چین صرفاً نتیجه عملکرد نیروهای بازار نبوده و دولت در مراحل مختلف توسعه صنعتی نقش فعالی ایفا کرده است. این نقش از سرمایه‌گذاری مستقیم و حمایت مالی در صنایع نوظهور گرفته تا ارائه یارانه، توسعه زیرساخت‌ها، حمایت از فناوری و هدایت سرمایه‌گذاری را در بر می‌گیرد. مطالعات موردی BOE، صنعت خورشیدی و صندوق‌های هدایت صنعتی نشان می‌دهد که دولت چین از ابزارهای متفاوتی برای توسعه صنایع راهبردی استفاده کرده و به تدریج از مداخله مستقیم به سمت هدایت سرمایه و تسهیل‌گری حرکت کرده است.

در عین حال، نویسندگان تأکید می‌کند که موفقیت صنعتی تنها حاصل حمایت‌های دولتی نیست. رقابت‌پذیری بنگاه‌ها، توان فناوریانه، کیفیت مدیریت و سازوکارهای بازار نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در موفقیت بلندمدت صنایع دارند. از این رو، تجربه چین را باید حاصل تعامل میان ظرفیت‌های دولت و سازوکارهای بازار دانست، نه برتری مطلق یکی بر دیگری.

تفسیر و تحلیل

فصل چهارم در واقع به یکی از چالش‌های اساسی توسعه اقتصادی می‌پردازد: چگونه می‌توان صنایع جدید و فناوری‌های پیشرفته را در شرایطی شکل داد که بازار به تنهایی انگیزه کافی برای ورود به آنها ندارد؟ نویسندگان نشان می‌دهد که بسیاری از صنایع راهبردی چین در دوره‌ای شکل گرفتند که ریسک سرمایه‌گذاری، پیچیدگی فناوری و نیاز به سرمایه‌های سنگین، ورود بخش خصوصی را دشوار می‌کرد. مطالعات موردی BOE، صنعت خورشیدی و صندوق‌های هدایت صنعتی بیانگر آن است که دولت در چین بیش از آنکه نقش جایگزین بازار را بر عهده بگیرد، تلاش کرده است شکاف میان ظرفیت‌های اقتصادی موجود و فرصت‌های توسعه آینده را پر کند. به عبارت دیگر، دولت در حوزه‌هایی مداخله کرده که منافع بلندمدت آنها برای اقتصاد ملی بیش از آن بوده که صرفاً بر مبنای محاسبات کوتاه‌مدت بازار شکل بگیرند. از این منظر، پیام اصلی فصل آن است که فرآیند صنعتی‌شدن صرفاً نتیجه انباشت سرمایه یا گسترش تولید نیست، بلکه نیازمند توانایی شناسایی فناوری‌ها و صناعی است که می‌توانند مزیت رقابتی آینده کشور را

شکل دهند. به همین دلیل، نقش دولت در تجربه چین بیش از آنکه مدیریت بنگاه‌ها باشد، هدایت فرآیند تحول ساختاری اقتصاد بوده است.

درس‌هایی برای ایران و اصفهان

مهم‌ترین درس فصل چهارم برای ایران آن است که سیاست صنعتی نباید صرفاً به اعطای تسهیلات، یارانه یا حمایت‌های کوتاه‌مدت محدود شود. توسعه صنعتی زمانی پایدار خواهد بود که میان سرمایه‌گذاری، فناوری، نیروی انسانی، بازار و زیرساخت‌های پشتیبان ارتباط مؤثر برقرار شود و حمایت‌ها در جهت افزایش توان رقابتی بنگاه‌ها طراحی شوند.

برای اصفهان، این موضوع اهمیت ویژه‌ای دارد. استان از ظرفیت‌های قابل توجه صنعتی، دانشگاهی و فناوریانه برخوردار است، اما بخش مهمی از مزیت رقابتی آینده آن به توانایی ورود به صنایع دانش‌بنیان و فناوری‌محور وابسته خواهد بود. در این چارچوب، توسعه زنجیره‌های ارزش پیشرفته در حوزه‌هایی مانند تجهیزات و ماشین‌آلات صنعتی پیشرفته، فناوری‌های آب و محیط زیست، انرژی‌های تجدیدپذیر، مواد پیشرفته، هوش مصنوعی، تحول دیجیتال و فناوری‌های بهره‌وری منابع می‌تواند نقش مهمی در آینده اقتصاد استان ایفا کند.

تجربه چین نشان می‌دهد که موفقیت صنعتی زمانی حاصل می‌شود که دولت، دانشگاه‌ها، مراکز پژوهشی، سرمایه‌گذاران و بخش خصوصی در قالب یک اکوسیستم نوآوری و توسعه با یکدیگر همکاری کنند. برای اصفهان نیز شکل‌گیری چنین اکوسیستمی می‌تواند مهم‌ترین شرط حفظ و ارتقای جایگاه صنعتی استان در دهه‌های آینده باشد.

فصل پنجم: شهرنشینی و عدم تعادل‌های اقتصادی

مقدمه فصل

فصل پنجم به یکی از مهم‌ترین تحولات تاریخ معاصر چین می‌پردازد؛ فرآیندی که نویسنده آن را یکی از موتورهای اصلی رشد اقتصادی این کشور می‌داند: شهرنشینی.

چین طی چهار دهه گذشته بزرگ‌ترین موج مهاجرت و شهرنشینی تاریخ بشر را تجربه کرده است. صدها میلیون نفر از مناطق روستایی به شهرها مهاجرت کرده‌اند و ده‌ها شهر بزرگ و کلان‌شهر جدید شکل گرفته‌اند. این تحول تنها یک جابه‌جایی جمعیتی نبود، بلکه بخش مهمی از فرآیند صنعتی‌شدن، افزایش بهره‌وری، توسعه بازارها و رشد اقتصادی چین را رقم زد.

با این حال، همان عواملی که موجب رشد اقتصادی شدند، به تدریج چالش‌های جدیدی نیز ایجاد کردند. افزایش قیمت مسکن، رشد بدهی خانوارها، محدودیت‌های جابه‌جایی نیروی کار، فشار بر زیرساخت‌های شهری و گسترش برخی نابرابری‌های منطقه‌ای از جمله پیامدهای این فرآیند بوده‌اند.

فصل پنجم تلاش می‌کند نشان دهد که چگونه بازار مسکن، بازار زمین، مهاجرت نیروی کار، نظام ثبت اقامت و توزیع فرصت‌های اقتصادی به یکدیگر وابسته‌اند و چگونه این عوامل آینده رشد اقتصادی چین را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

بخش اول: شهرنشینی، مسکن و بدهی خانوارها

نویسنده فصل را با بررسی بازار مسکن آغاز می‌کند؛ بازاری که در سال‌های اخیر به یکی از مهم‌ترین موضوعات اقتصادی چین تبدیل شده است. رشد سریع شهرنشینی، افزایش درآمدها و تمرکز فرصت‌های اقتصادی در شهرهای بزرگ، تقاضا برای مسکن را به شدت افزایش داده است. در نتیجه، قیمت مسکن در بسیاری از شهرهای چین رشد قابل توجهی را تجربه کرده است.

اما از نگاه نویسنده، مسکن در چین صرفاً یک کالای مصرفی نیست. برای بسیاری از خانوارها، مسکن مهم‌ترین دارایی و ابزار حفظ ثروت محسوب می‌شود. همین موضوع باعث شده است که بخش قابل توجهی از پس‌انداز خانوارها به بازار مسکن هدایت شود.

افزایش قیمت مسکن به تدریج با رشد بدهی خانوارها نیز همراه شد. بسیاری از خانوارها برای خرید مسکن از وام‌های بلندمدت استفاده کردند و سهم بدهی در اقتصاد افزایش یافت. با این حال، نویسنده معتقد است

شرایط چین با بحران‌های مالی تجربه‌شده در برخی کشورهای غربی تفاوت دارد؛ زیرا نرخ پس‌انداز خانوارها همچنان بالا است و ساختار نظام مالی چین ویژگی‌های متفاوتی دارد.

بخش دوم: اصلاح بازار عوامل تولید

بخش مهم دیگری از فصل به اصلاح بازار عوامل تولید اختصاص دارد. نویسندگان معتقد است رشد اقتصادی تنها به سرمایه‌گذاری و توسعه صنعتی وابسته نیست، بلکه به توانایی اقتصاد در جابه‌جایی کارآمد نیروی کار، زمین و سرمایه نیز بستگی دارد.

یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت اقتصادی چین، انتقال نیروی کار از بخش‌های کم‌بازده روستایی به فعالیت‌های صنعتی و شهری بوده است. این جابه‌جایی موجب افزایش بهره‌وری و رشد تولید شده است. با این حال، محدودیت‌هایی مانند نظام ثبت اقامت (هوکو)، ساختار مالکیت زمین و برخی موانع نهادی باعث شده‌اند که این فرآیند به طور کامل و بدون هزینه انجام نشود.

نویسندگان تأکید می‌کند که هرچه امکان جابه‌جایی افراد، سرمایه و زمین بیشتر باشد، منابع اقتصادی به فعالیت‌های پربازده‌تر منتقل خواهند شد و ظرفیت رشد اقتصادی افزایش خواهد یافت. از این رو، اصلاح بازار عوامل تولید را می‌توان یکی از مهم‌ترین پیش‌نیازهای ادامه رشد اقتصادی چین دانست.

بخش سوم: توسعه اقتصادی و نابرابری

در بخش پایانی فصل، نویسندگان به مسئله نابرابری می‌پردازد. رشد سریع اقتصادی چین طی دهه‌های گذشته موجب افزایش قابل توجه درآمدها و کاهش فقر شده است، اما منافع این رشد به طور یکسان میان مناطق و گروه‌های مختلف توزیع نشده است.

شکاف میان شهر و روستا، تفاوت میان مناطق ساحلی و داخلی و اختلاف درآمدی میان گروه‌های مختلف اجتماعی از جمله جلوه‌های این نابرابری است. با این حال، نویسندگان معتقد است که مسئله اصلی صرف وجود نابرابری نیست، بلکه میزان دسترسی افراد و مناطق مختلف به فرصت‌های پیشرفت اقتصادی اهمیت بیشتری دارد.

از نگاه او، توسعه زمانی پایدار خواهد بود که رشد اقتصادی بتواند امکان تحرک اجتماعی، افزایش درآمد و بهبود کیفیت زندگی را برای گروه‌های گسترده‌تری از جامعه فراهم کند. بنابراین، چالش اصلی چین نه صرفاً کاهش نابرابری، بلکه ایجاد فرصت‌های برابرتر برای مشارکت در فرآیند توسعه است.

مباحث مطرح‌شده در این فصل نشان می‌دهد که شهرنشینی یکی از مهم‌ترین محرک‌های رشد اقتصادی چین بوده است. با این حال، همان عواملی که موجب افزایش بهره‌وری، توسعه بازارها و ارتقای درآمدها

شده‌اند، در برخی موارد زمینه‌ساز افزایش قیمت مسکن، رشد بدهی خانوارها و تشدید برخی نابرابری‌های اقتصادی نیز بوده‌اند. مهم‌ترین فرصت‌ها و چالش‌های این فرآیند در جدول زیر ارائه شده است.

جدول ۴. فرصت‌ها و چالش‌های شهرنشینی در فرآیند توسعه اقتصادی

فرصت‌ها	چالش‌ها
افزایش بهره‌وری	افزایش قیمت مسکن
جذب سرمایه و نوآوری	رشد بدهی خانوار
توسعه بازار کار	نابرابری منطقه‌ای
صرفه‌های تجمعی اقتصادی	فشار بر زیرساخت‌ها
افزایش درآمدها	شکاف درآمدی

همان‌گونه که جدول نشان می‌دهد، شهرنشینی به خودی خود نه یک فرصت مطلق و نه یک تهدید مطلق است. موفقیت این فرآیند به توانایی سیاست‌گذاران در مدیریت همزمان رشد اقتصادی، توسعه زیرساخت‌ها، تأمین مسکن، ارتقای کیفیت زندگی و کاهش نابرابری‌ها بستگی دارد. تجربه چین نشان می‌دهد که بهره‌برداری از مزایای شهرنشینی مستلزم توجه مستمر به پیامدهای اجتماعی و اقتصادی آن نیز هست.

جمع‌بندی فصل

فصل پنجم نشان می‌دهد که بسیاری از چالش‌های امروز چین، در واقع پیامد موفقیت‌های توسعه‌ای چند دهه گذشته هستند. شهرنشینی گسترده، تمرکز فعالیت‌های اقتصادی در مناطق شهری و رشد سریع بازارها توانستند بهره‌وری اقتصاد را افزایش دهند و زمینه جهش اقتصادی چین را فراهم کنند. اما همین فرآیند به تدریج عدم‌تعادل‌های جدیدی را نیز ایجاد کرده است.

از این منظر، مسئله اصلی دیگر صرفاً ایجاد رشد اقتصادی نیست، بلکه مدیریت پیامدهای رشد است. افزایش قیمت مسکن، فشار بر زیرساخت‌های شهری، رشد بدهی خانوارها و نابرابری‌های منطقه‌ای را می‌توان بخشی از هزینه‌های گذار از یک اقتصاد در حال توسعه به یک اقتصاد پیچیده‌تر و شهری‌تر دانست.

پیام محوری فصل آن است که موفقیت توسعه تنها به توانایی ایجاد رشد وابسته نیست، بلکه به ظرفیت مدیریت عدم‌تعادل‌هایی بستگی دارد که در نتیجه همین رشد شکل می‌گیرند. به عبارت دیگر، توسعه پایدار نیازمند برقراری تعادل میان بهره‌وری اقتصادی، کیفیت زندگی و انسجام اجتماعی است.

تفسیر و تحلیل

فصل پنجم نشان می‌دهد که چالش‌های امروز چین، تا حد زیادی محصول موفقیت‌های دیروز آن در شهرنشینی و رشد اقتصادی است. شهرنشینی گسترده، تمرکز فعالیت‌های اقتصادی در مناطق شهری و رشد سریع بازارها توانستند بهره‌وری اقتصاد را افزایش دهند و زمینه جهش اقتصادی چین را فراهم کنند. اما همین فرآیند به تدریج عدم تعادل‌های جدیدی را نیز ایجاد کرده است. از این منظر، مسئله اصلی دیگر صرفاً ایجاد رشد اقتصادی نیست، بلکه مدیریت پیامدهای رشد است. افزایش قیمت مسکن، فشار بر زیرساخت‌های شهری، رشد بدهی خانوارها و نابرابری‌های منطقه‌ای را می‌توان بخشی از هزینه‌های گذار از یک اقتصاد در حال توسعه به یک اقتصاد پیچیده‌تر و شهری‌تر دانست. پیام محوری فصل آن است که موفقیت توسعه تنها به توانایی ایجاد رشد وابسته نیست، بلکه به ظرفیت مدیریت عدم تعادل‌هایی بستگی دارد که در نتیجه همین رشد شکل می‌گیرند. به عبارت دیگر، توسعه پایدار نیازمند برقراری تعادل میان بهره‌وری اقتصادی، کیفیت زندگی و انسجام اجتماعی است.

جمع‌بندی مدیریتی

مهم‌ترین آموزه مدیریتی فصل پنجم آن است که توسعه اقتصادی و توسعه شهری دو فرآیند جداگانه نیستند، بلکه به شدت به یکدیگر وابسته‌اند. شهرها تنها محل سکونت جمعیت نیستند، بلکه مراکز اصلی تولید، نوآوری، سرمایه‌گذاری، اشتغال و شکل‌گیری بازارها به شمار می‌روند. تجربه چین نشان می‌دهد که مدیریت موفق شهرنشینی نیازمند نگاه همزمان به مسکن، حمل‌ونقل، بازار کار، زیرساخت‌ها و خدمات عمومی است. هرگونه عدم تعادل در یکی از این حوزه‌ها می‌تواند آثار خود را در سایر بخش‌های اقتصاد نیز نشان دهد. از این رو، سیاست‌گذاری شهری نباید صرفاً بر توسعه فیزیکی شهرها متمرکز باشد، بلکه باید بر ارتقای بهره‌وری اقتصادی، بهبود کیفیت زندگی، افزایش دسترسی به فرصت‌های اقتصادی و حفظ پایداری بلندمدت شهرها نیز توجه داشته باشد.

درس‌هایی برای ایران و اصفهان

فصل پنجم چند درس مهم برای سیاست‌گذاری توسعه در ایران دارد. نخست آنکه توسعه اقتصادی و توسعه شهری را نمی‌توان از یکدیگر جدا دانست. تجربه چین نشان می‌دهد که شهرها صرفاً محل استقرار جمعیت نیستند، بلکه کانون‌های اصلی تولید، سرمایه‌گذاری، نوآوری، اشتغال و شکل‌گیری بازارها به شمار می‌روند.

از این رو، سیاست‌های توسعه منطقه‌ای باید همزمان به استقرار فعالیت‌های اقتصادی، توزیع جمعیت، زیرساخت‌های شهری و بازار کار توجه داشته باشند.

دوم آنکه تمرکز بیش از حد جمعیت، سرمایه و فرصت‌های اقتصادی در تعداد محدودی از شهرها می‌تواند به افزایش قیمت مسکن، فشار بر زیرساخت‌ها، رشد نابرابری‌های منطقه‌ای و افزایش هزینه‌های زندگی منجر شود. تجربه چین نشان می‌دهد که توسعه متوازن شبکه شهری، تقویت شهرهای میانی و بهبود ارتباطات حمل‌ونقلی میان مناطق مختلف، می‌تواند بخشی از این عدم تعادل‌ها را کاهش دهد.

سوم آنکه اصلاح بازار زمین، تسهیل جابه‌جایی نیروی کار و کاهش موانع نهادی، از مهم‌ترین عوامل افزایش بهره‌وری و رشد اقتصادی محسوب می‌شوند. بخش قابل توجهی از ظرفیت رشد آینده اقتصاد ایران نیز می‌تواند از طریق بهبود تخصیص منابع، افزایش تحرک نیروی کار و ارتقای کارایی بازارهای زمین و مسکن آزاد شود.

برای اصفهان، این موضوع اهمیت ویژه‌ای دارد. استان علاوه بر جایگاه صنعتی و اقتصادی خود، با چالش‌هایی نظیر محدودیت منابع آب، افزایش قیمت مسکن، رشد تقاضا برای خدمات شهری، مهاجرت درون‌استانی و تمرکز بخشی از فعالیت‌های اقتصادی در مناطق خاص مواجه است. تداوم این روند می‌تواند فشار بیشتری بر زیرساخت‌ها و منابع طبیعی استان وارد کند.

تجربه چین نشان می‌دهد که توسعه پایدار شهری نیازمند نگاه یکپارچه به مسکن، حمل‌ونقل، اشتغال، محیط زیست و زیرساخت‌های عمومی است. در این چارچوب، توسعه متوازن شهرهای پیرامونی، تقویت شبکه حمل‌ونقل منطقه‌ای، ایجاد قطب‌های اقتصادی مکمل، افزایش بهره‌وری استفاده از زمین و ارتقای کیفیت خدمات شهری می‌تواند به کاهش فشار بر هسته‌های اصلی جمعیتی و افزایش تعادل منطقه‌ای کمک کند.

در نهایت، مهم‌ترین پیام این فصل برای اصفهان آن است که آینده رقابت‌پذیری اقتصادی استان تنها به توسعه صنعت وابسته نیست، بلکه به کیفیت حکمرانی شهری، کارایی بازار مسکن، جابه‌جایی نیروی کار و توانایی ایجاد تعادل میان رشد اقتصادی، پایداری منابع و کیفیت زندگی نیز بستگی دارد.

فصل ششم: بدهی و رکود اقتصادی

مقدمه فصل

فصل ششم کتاب «چین چگونه کار می‌کند؟» به یکی از مهم‌ترین پیامدهای مدل توسعه چین می‌پردازد: مسئله بدهی. پس از آنکه فصل‌های پیشین نشان دادند دولت‌های محلی چگونه از زمین، شرکت‌های سرمایه‌گذاری، بانک‌های توسعه‌ای و ابزارهای مالی برای پیشبرد شهرنشینی، زیرساخت و صنعتی‌شدن استفاده کردند، فصل ششم به این پرسش می‌پردازد که این مدل تا چه اندازه پایدار است و افزایش بدهی چه پیامدهایی برای اقتصاد چین دارد.

نویسنده در این فصل تلاش می‌کند نگاه ساده‌انگارانه به بدهی را کنار بگذارد. از نظر او، بدهی به خودی خود نه نشانه شکست است و نه الزاماً عامل بحران؛ بلکه اهمیت آن به نحوه استفاده از منابع استقراری، کیفیت سرمایه‌گذاری‌ها و توان اقتصاد برای ایجاد درآمدهای آینده بستگی دارد. بدهی زمانی می‌تواند ابزار توسعه باشد که به افزایش بهره‌وری، ظرفیت تولید و رشد درآمد منجر شود؛ اما اگر صرف پروژه‌های کم‌بازده، بنگاه‌های ناکارآمد یا پوشش زیان‌های گذشته شود، به تدریج به مانعی برای رشد تبدیل خواهد شد.

فصل ششم ابتدا رابطه میان بدهی و رکود اقتصادی را توضیح می‌دهد، سپس با استفاده از تجربه اروپا و آمریکا نشان می‌دهد چرا در بسیاری از اقتصادهای مدرن بدهی افزایش یافته است. در ادامه، نویسنده به ریسک‌های بدهی در چین، به‌ویژه بدهی شرکت‌ها، بدهی‌های مرتبط با دولت‌های محلی و ریسک‌های نظام بانکی می‌پردازد و در پایان، راه‌های مدیریت و کنترل مسئله بدهی را بررسی می‌کند.

از این منظر، فصل ششم ادامه طبیعی فصل‌های قبل است؛ زیرا نشان می‌دهد همان سازوکارهایی که در گذشته به رشد سریع زیرساخت‌ها، شهرنشینی و صنعتی‌شدن چین کمک کردند، اگر با انضباط مالی و ارزیابی اقتصادی همراه نباشند، می‌توانند به منبع ریسک برای آینده اقتصاد تبدیل شوند.

بخش اول: بدهی و رکود اقتصادی

نویسنده فصل را با بررسی رابطه میان بدهی و رشد اقتصادی آغاز می‌کند. برخلاف تصور رایج، بدهی ذاتاً پدیده‌ای منفی نیست. در بسیاری از اقتصادها، استقراض یکی از ابزارهای اصلی تأمین مالی سرمایه‌گذاری، توسعه زیرساخت‌ها و گسترش فعالیت‌های اقتصادی محسوب می‌شود. خانوارها برای خرید مسکن، بنگاه‌ها برای توسعه تولید و دولت‌ها برای اجرای پروژه‌های عمومی از منابع استقراری استفاده می‌کنند.

با این حال، زمانی که حجم بدهی با سرعتی بیشتر از توان بازپرداخت اقتصاد افزایش یابد، بدهی می‌تواند به یکی از عوامل ایجاد رکود تبدیل شود. در چنین شرایطی، بخش قابل توجهی از درآمد خانوارها، بنگاه‌ها یا دولت صرف بازپرداخت بدهی‌های گذشته می‌شود و منابع کمتری برای مصرف، سرمایه‌گذاری و فعالیت‌های مولد باقی می‌ماند. نتیجه این فرآیند کاهش رشد اقتصادی و افزایش آسیب‌پذیری مالی خواهد بود.

نویسنده توضیح می‌دهد که بحران‌های مالی بزرگ در کشورهای مختلف معمولاً نه از وجود بدهی، بلکه از انباشت بدهی‌های غیرمولد و ناتوانی در بازپرداخت آنها ناشی شده‌اند. به همین دلیل، مسئله اصلی میزان بدهی نیست و کیفیت استفاده از منابع استقراری و توانایی اقتصاد در ایجاد درآمدهای آینده است. از این منظر، بدهی را می‌توان همانند یک اهرم اقتصادی در نظر گرفت. اگر منابع استقراری به سرمایه‌گذاری‌های مولد، افزایش بهره‌وری و توسعه ظرفیت‌های اقتصادی منجر شوند، بدهی می‌تواند رشد آینده را تقویت کند. اما اگر این منابع صرف فعالیت‌های کم‌بازده یا غیرمولد شوند، به تدریج به عاملی برای رکود و بی‌ثباتی اقتصادی تبدیل خواهند شد.

بخش دوم: چرا بدهی در جهان افزایش یافته است؟ درس‌هایی از اروپا و آمریکا

پس از تشریح رابطه میان بدهی و رکود اقتصادی، نویسنده این پرسش را مطرح می‌کند که چرا در دهه‌های اخیر حجم بدهی در بسیاری از کشورهای جهان به طور مستمر افزایش یافته است. برای پاسخ به این سؤال، تجربه اقتصادهای پیشرفته به‌ویژه ایالات متحده و کشورهای اروپایی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

✓ گسترش اعتبار و نظام بانکی

نویسنده توضیح می‌دهد که یکی از عوامل اصلی افزایش بدهی، گسترش نظام اعتباری و افزایش دسترسی به منابع مالی بوده است. توسعه بازارهای مالی و تسهیل اعطای اعتبار موجب شد خانوارها، بنگاه‌ها و دولت‌ها بتوانند بیش از گذشته از منابع استقراری استفاده کنند. این فرآیند در کوتاه‌مدت به رشد مصرف، سرمایه‌گذاری و فعالیت‌های اقتصادی کمک کرد، اما در برخی موارد به انباشت بدهی‌های سنگین نیز انجامید.

✓ نابرابری درآمدی

عامل دیگری که مورد توجه نویسنده قرار می‌گیرد، افزایش نابرابری درآمدی است. در بسیاری از اقتصادهای توسعه‌یافته، رشد درآمدها به طور یکسان میان گروه‌های مختلف جامعه توزیع نشده است. در نتیجه، بخشی

از خانوارها برای حفظ سطح مصرف خود ناگزیر به استفاده بیشتر از اعتبار و استقراض شده‌اند. این روند به تدریج موجب افزایش بدهی خانوارها و آسیب‌پذیری بیشتر نظام اقتصادی شده است.

✓ کاهش فرصت‌های سرمایه‌گذاری مولد

نویسنده همچنین به تغییر ساختار اقتصادهای پیشرفته اشاره می‌کند. در شرایطی که فرصت‌های سرمایه‌گذاری مولد کاهش می‌یابد و بازده برخی فعالیت‌های اقتصادی افت می‌کند، منابع مالی به سمت بازارهای دارایی، به‌ویژه مسکن و دارایی‌های مالی، حرکت می‌کنند. این موضوع می‌تواند به شکل‌گیری حباب‌های قیمتی و افزایش بدهی‌های غیرمولد منجر شود.

بررسی تجربه آمریکا و اروپا نشان می‌دهد که مسئله بدهی تنها به میزان استقراض محدود نمی‌شود، بلکه به ساختار اقتصاد، نحوه تخصیص منابع مالی و کیفیت سرمایه‌گذاری‌ها نیز وابسته است. از این رو، کنترل بدهی صرفاً از طریق محدود کردن استقراض امکان‌پذیر نیست و نیازمند ایجاد فرصت‌های سرمایه‌گذاری مولد، افزایش بهره‌وری و بهبود سازوکارهای تخصیص منابع در اقتصاد است.

بخش سوم: ریسک‌های بدهی در چین

نویسنده پس از بررسی تجربه اقتصادهای پیشرفته، توجه خود را به وضعیت چین معطوف می‌کند و این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا رشد سریع بدهی در چین می‌تواند به یک بحران مالی منجر شود؟

به اعتقاد نویسنده، برای پاسخ به این پرسش باید ساختار بدهی در چین را به دقت بررسی کرد. برخلاف بسیاری از اقتصادهای غربی که بخش عمده بحران‌ها از بازار مسکن و بدهی خانوارها آغاز شده است، در چین بخش مهمی از بدهی‌ها در حوزه شرکت‌ها، دولت‌های محلی و نهادهای مرتبط با سرمایه‌گذاری قرار دارد.

رشد سریع سرمایه‌گذاری پس از بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ موجب شد حجم اعتبارات و بدهی‌ها در اقتصاد چین به سرعت افزایش یابد. دولت چین برای جلوگیری از کاهش رشد اقتصادی، برنامه‌های گسترده سرمایه‌گذاری و توسعه زیرساخت را اجرا کرد و بخش قابل توجهی از این فعالیت‌ها از طریق استقراض، تأمین مالی شد. این سیاست در کوتاه‌مدت به حفظ رشد اقتصادی کمک کرد، اما همزمان سطح بدهی را نیز افزایش داد.

از نگاه نویسنده، نگرانی اصلی صرفاً حجم بدهی نیست، بلکه کیفیت دارایی‌ها و پروژه‌هایی است که این بدهی‌ها برای تأمین مالی آنها ایجاد شده‌اند. هرچه بازده اقتصادی پروژه‌ها کمتر باشد، توان بازپرداخت بدهی نیز کاهش می‌یابد و ریسک‌های مالی افزایش پیدا می‌کند.

بخش چهارم: چرا بدهی در چین به بحران فوری تبدیل نشد؟

پس از بررسی عوامل افزایش بدهی، نویسندگان به مهم‌ترین ریسک‌های مالی اقتصاد چین می‌پردازد. از نگاه او، مسئله اصلی صرفاً افزایش حجم بدهی نیست، بلکه تمرکز بدهی‌ها در برخی بخش‌های اقتصادی و پیامدهای احتمالی آن برای نظام مالی کشور است.

✓ بدهی شرکت‌ها

نخستین نگرانی به بدهی شرکت‌ها مربوط می‌شود. بخش قابل توجهی از بدهی‌های اقتصاد چین در اختیار بنگاه‌ها، به‌ویژه شرکت‌های دولتی و شرکت‌های فعال در حوزه زیرساخت و ساخت‌وساز قرار دارد. در مواردی که بازده اقتصادی این سرمایه‌گذاری‌ها کاهش یابد، توان بازپرداخت بدهی نیز با چالش مواجه خواهد شد.

✓ ریسک بانک‌ها

دومین ریسک به نظام بانکی مربوط است. بانک‌ها بخش عمده منابع مالی مورد نیاز اقتصاد را تأمین کرده‌اند و در صورت افزایش مطالبات غیرجاری یا کاهش کیفیت دارایی‌ها، ممکن است فشارهایی بر نظام مالی وارد شود. از این رو، سلامت نظام بانکی یکی از عوامل کلیدی در حفظ ثبات اقتصادی چین محسوب می‌شود.

✓ بدهی دولت‌های محلی

سومین موضوع، بدهی دولت‌های محلی است. بسیاری از دولت‌های محلی طی سال‌های گذشته برای تأمین مالی پروژه‌های عمرانی، توسعه شهری و زیرساختی از ابزارهای مختلف استقراض استفاده کرده‌اند. در برخی مناطق، وابستگی به درآمدهای حاصل از زمین و افزایش بدهی می‌تواند در بلندمدت چالش‌های مالی ایجاد کند.

با این حال، نویسندگان تأکید می‌کنند که ساختار اقتصاد چین با بسیاری از کشورهای که در گذشته دچار بحران‌های مالی شده‌اند تفاوت دارد. بخش بزرگی از نظام بانکی و مالی تحت نظارت دولت قرار دارد، نرخ پس‌انداز خانوارها در سطح نسبتاً بالایی قرار دارد و دولت از توان مداخله و مدیریت بیشتری در مواجهه با ریسک‌های مالی برخوردار است. به همین دلیل، نویسندگان احتمال بروز یک بحران مالی ناگهانی مشابه برخی اقتصادهای غربی را کمتر ارزیابی می‌کنند، هرچند تداوم رشد بدهی همچنان نیازمند مدیریت و نظارت مستمر است.

بخش پنجم: راهکارهای حل مسئله بدهی

در بخش پایانی فصل، نویسنده به راهکارهای مدیریت بدهی می‌پردازد. از نگاه او، حل مسئله بدهی صرفاً به معنای کاهش استقراض یا محدود کردن اعتبارات نیست، بلکه مستلزم اصلاح ساختار اقتصادی و افزایش کیفیت رشد است.

✓ افزایش بهره‌وری و رشد اقتصادی

نخستین راهکار، افزایش بهره‌وری و رشد اقتصادی است. هرچه اقتصاد بتواند درآمد و ارزش افزوده بیشتری ایجاد کند، توان بازپرداخت بدهی‌ها نیز افزایش خواهد یافت. به همین دلیل، رشد اقتصادی همچنان مهم‌ترین ابزار مدیریت بدهی محسوب می‌شود.

✓ اصلاح نظام مالی و بهبود تخصیص منابع

راهکار دوم، اصلاح نظام مالی و بهبود تخصیص منابع است. منابع مالی باید به سمت فعالیت‌ها و پروژه‌هایی هدایت شوند که بازده اقتصادی بالاتری دارند. کاهش سرمایه‌گذاری‌های کم‌بازده و افزایش کارایی نظام بانکی می‌تواند از انباشت بدهی‌های غیرمولد جلوگیری کند.

✓ کنترل ایجاد بدهی‌های جدید و افزایش شفافیت مالی

راهکار سوم، کنترل ایجاد بدهی‌های جدید و افزایش شفافیت مالی است. نویسنده تأکید می‌کند که مدیریت بدهی تنها با بازپرداخت بدهی‌های موجود امکان‌پذیر نیست، بلکه باید سازوکارهایی ایجاد شود که از شکل‌گیری بدهی‌های پرریسک در آینده جلوگیری کند.

پیام نهایی فصل آن است که بدهی زمانی به یک تهدید تبدیل می‌شود که رشد اقتصادی، بهره‌وری و کیفیت سرمایه‌گذاری از آن عقب بمانند. در مقابل، اگر اقتصاد بتواند منابع استقراضی را به ظرفیت‌های مولد و درآمدهای پایدار تبدیل کند، بدهی می‌تواند همچنان ابزاری برای توسعه باقی بماند.

مباحث مطرح‌شده در این فصل نشان می‌دهد که بدهی می‌تواند هم به عنوان ابزاری برای تسریع توسعه اقتصادی و هم به عنوان منشأ ریسک‌های مالی عمل کند. آثار مثبت و منفی استفاده از بدهی در فرآیند توسعه را می‌توان به صورت خلاصه در جدول زیر مشاهده کرد.

جدول ۵. فرصت‌ها و مخاطرات استفاده از بدهی در توسعه اقتصادی

فرصت‌ها	مخاطرات
توسعه زیرساخت‌ها	افزایش ریسک مالی
تسریع سرمایه‌گذاری	فشار بازپرداخت بدهی
رشد اشتغال و تولید	کاهش انعطاف مالی
توسعه صنعتی	احتمال شکل‌گیری بدهی غیرمولد
افزایش ظرفیت اقتصادی	آسیب‌پذیری در برابر شوک‌های اقتصادی

همان‌گونه که جدول نشان می‌دهد، اثر نهایی بدهی بیش از آنکه به حجم استقراض وابسته باشد، به نحوه استفاده از منابع مالی بستگی دارد. بدهی زمانی می‌تواند به رشد اقتصادی کمک کند که به سرمایه‌گذاری‌های مولد، افزایش بهره‌وری و توسعه ظرفیت‌های تولیدی منجر شود. در مقابل، انباشت بدهی‌های کم‌بازده یا غیرمولد، به تدریج ریسک‌های مالی را افزایش داده و پایداری رشد اقتصادی را با چالش مواجه خواهد کرد.

جمع‌بندی فصل

فصل ششم نشان می‌دهد که بدهی یکی از مهم‌ترین ابزارهای توسعه اقتصادی در دنیای معاصر است، اما همزمان می‌تواند به یکی از مهم‌ترین منابع ریسک مالی نیز تبدیل شود. نویسنده با بررسی تجربه اقتصادهای پیشرفته و سپس اقتصاد چین توضیح می‌دهد که مسئله اصلی نه وجود بدهی، بلکه نحوه شکل‌گیری و استفاده از آن است.

در چین، بخش مهمی از رشد زیرساختی، توسعه صنعتی و گسترش ظرفیت‌های اقتصادی از طریق تجهیز منابع مالی و استفاده از بدهی امکان‌پذیر شده است. در عین حال، افزایش بدهی شرکت‌ها، دولت‌های محلی و برخی نهادهای مالی موجب شده است که مدیریت ریسک‌های مالی به یکی از اولویت‌های سیاست‌گذاری اقتصادی تبدیل شود.

پیام اصلی فصل آن است که بدهی زمانی به توسعه کمک می‌کند که به ایجاد ظرفیت‌های مولد و درآمدهای پایدار منجر شود. در مقابل، هرگاه منابع استقراضی به فعالیت‌های کم‌بازده یا غیرمولد اختصاص یابد، به تدریج زمینه شکل‌گیری آسیب‌پذیری‌های مالی و کاهش پایداری رشد اقتصادی را فراهم خواهد کرد.

تفسیر و تحلیل

پیام عمیق فصل ششم آن است که بدهی را نباید صرفاً یک متغیر مالی دانست و باید آن را بازتابی از کیفیت تخصیص منابع در اقتصاد تلقی کرد. از این منظر، بدهی به خودی خود نه خوب است و نه بد؛ ارزش و کارکرد آن به توانایی اقتصاد در تبدیل منابع مالی به سرمایه‌گذاری‌های مولد وابسته است. نویسندگان نشان می‌دهد که بسیاری از بحران‌های مالی جهان نه از کمبود سرمایه، بلکه از تخصیص نادرست آن ناشی شده‌اند. زمانی که منابع مالی به سمت فعالیت‌های کم‌بازده، سفته‌بازی یا پروژه‌های فاقد توجیه اقتصادی هدایت شوند، حجم بدهی افزایش می‌یابد بدون آنکه ظرفیت واقعی اقتصاد تقویت شود. در چنین شرایطی، بدهی به جای آنکه موتور رشد باشد، به عاملی برای کاهش بهره‌وری و افزایش ریسک تبدیل می‌شود.

در مقابل، تجربه چین نشان می‌دهد که حتی سطوح بالای بدهی نیز در صورتی قابل مدیریت هستند که بخش عمده منابع صرف توسعه زیرساخت‌ها، ارتقای ظرفیت تولید، توسعه فناوری و افزایش بهره‌وری شود. بنابراین مسئله اصلی، کیفیت سرمایه‌گذاری و بازده اقتصادی آن است، نه صرفاً میزان استقراض.

جمع‌بندی مدیریتی

مهم‌ترین آموزه مدیریتی فصل ششم آن است که توسعه پایدار بیش از آنکه به حجم منابع مالی وابسته باشد، به کیفیت مدیریت منابع وابسته است. تأمین مالی زمانی ارزشمند است که بتواند ظرفیت‌های اقتصادی جدید ایجاد کند و درآمدهای آینده را افزایش دهد.

تجربه چین نشان می‌دهد که نهادهای توسعه‌ای، بانک‌های تخصصی، شرکت‌های سرمایه‌گذاری و دولت‌های محلی زمانی می‌توانند نقش مؤثری در رشد اقتصادی ایفا کنند که منابع مالی را به سمت پروژه‌های دارای بازده اقتصادی و اجتماعی هدایت کنند. در مقابل، اتکای بیش از حد به استقراض بدون ارزیابی دقیق اقتصادی، می‌تواند به انباشت ریسک‌های مالی منجر شود.

از این رو، مهم‌ترین اصل مدیریتی فصل آن است که هر تصمیم مالی باید با ارزیابی دقیق بازده، توان بازپرداخت و آثار بلندمدت آن بر ظرفیت‌های اقتصادی همراه باشد. تفاوت میان بدهی مولد و بدهی غیرمولد، در نهایت تفاوت میان توسعه پایدار و رشد ناپایدار را رقم می‌زند.

درس‌هایی برای ایران و اصفهان

فصل ششم چند درس مهم برای سیاست‌گذاری اقتصادی در ایران دارد. نخست آنکه بسیاری از چالش‌های توسعه‌ای کشور را نمی‌توان صرفاً از طریق افزایش بودجه‌های دولتی حل کرد. اجرای پروژه‌های زیربنایی، توسعه صنعتی، نوسازی زیرساخت‌ها و ارتقای فناوری نیازمند سازوکارهای متنوع و پایدار تأمین مالی است. در چنین شرایطی، توسعه نهادهای مالی تخصصی، تقویت بازار سرمایه و هدایت منابع به سمت سرمایه‌گذاری‌های مولد اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند.

دوم آنکه سیاست‌گذاران باید میان بدهی مولد و بدهی غیرمولد تمایز قائل شوند. استقراض برای پروژه‌هایی که موجب افزایش بهره‌وری، اشتغال، صادرات یا ظرفیت تولید می‌شوند، می‌تواند به رشد اقتصادی کمک کند؛ اما تأمین مالی فعالیت‌های فاقد بازده اقتصادی، در بلندمدت فشار بیشتری بر منابع عمومی وارد خواهد کرد.

برای اصفهان نیز این موضوع اهمیت زیادی دارد. استان با نیازهای گسترده‌ای در حوزه مدیریت منابع آب، توسعه زیرساخت‌های حمل‌ونقل و لجستیک، نوسازی صنایع، انرژی‌های تجدیدپذیر و توسعه فناوری مواجه است. تأمین مالی این پروژه‌ها صرفاً از طریق منابع بودجه‌ای امکان‌پذیر نخواهد بود و نیازمند استفاده از ابزارهای نوین مالی، مشارکت بخش خصوصی و ایجاد نهادهای توسعه‌ای تخصصی است.

تجربه چین نشان می‌دهد که موفقیت پروژه‌های توسعه‌ای بیش از میزان سرمایه‌گذاری، به کیفیت انتخاب پروژه‌ها و توانایی تبدیل منابع مالی به ظرفیت‌های اقتصادی پایدار بستگی دارد. از این رو، مهم‌ترین درس فصل ششم برای اصفهان آن است که تجهیز منابع مالی باید همزمان با ارزیابی دقیق اقتصادی، اولویت‌بندی پروژه‌ها و تمرکز بر طرح‌های پیشران و دارای مزیت رقابتی انجام شود.

فصل هفتم: عدم تعادل‌های بین‌المللی

مقدمه فصل

فصل هفتم از سطح اقتصاد داخلی چین فراتر می‌رود و به پیامدهای بین‌المللی مدل توسعه این کشور می‌پردازد. نویسندگان توضیح می‌دهد که بسیاری از ویژگی‌های اقتصاد چین – از جمله نرخ بالای پس‌انداز، سرمایه‌گذاری گسترده، ظرفیت عظیم تولیدی و وابستگی نسبی به صادرات – تنها بر اقتصاد داخلی اثر نگذاشته‌اند، بلکه بر توازن اقتصاد جهانی نیز تأثیرگذار بوده‌اند.

در فصل‌های پیشین مشاهده شد که دولت‌های محلی، نظام مالی، بازار زمین و سرمایه‌گذاری‌های گسترده چگونه به رشد سریع اقتصاد چین کمک کرده‌اند. فصل هفتم نشان می‌دهد که همین سازوکارها به تدریج موجب شکل‌گیری برخی عدم تعادل‌ها در سطح بین‌المللی شده‌اند؛ عدم تعادل‌هایی که در قالب مازاد تولید، مازاد صادرات، تنش‌های تجاری و رقابت‌های فناورانه خود را نشان می‌دهند.

نویسندگان تلاش می‌کند به این پرسش پاسخ دهد که چرا اقتصاد چین با وجود رشد سریع، همچنان از مصرف داخلی نسبتاً پایین برخوردار است، چگونه این وضعیت به مازاد تولید و تنش‌های تجاری منجر شده و دولت چین برای اصلاح این وضعیت چه راهبردهایی را در پیش گرفته است.

بخش اول: مصرف پایین و تولید مازاد

نویسندگان فصل را با یک پرسش مهم آغاز می‌کند: چگونه کشوری که به دومین اقتصاد بزرگ جهان تبدیل شده است، همچنان سهم نسبتاً پایینی از مصرف خانوار در تولید ناخالص داخلی دارد؟ برخلاف بسیاری از اقتصادهای توسعه‌یافته که مصرف خانوار موتور اصلی رشد اقتصادی محسوب می‌شود، در چین طی چند دهه گذشته رشد اقتصادی بیشتر بر پایه سرمایه‌گذاری و تولید شکل گرفته است. به همین دلیل، سهم مصرف در اقتصاد چین نسبت به بسیاری از کشورهای بزرگ پایین‌تر بوده و در مقابل، سهم سرمایه‌گذاری و تولید در سطح بالاتری قرار داشته است.

✓ نرخ بالای پس‌انداز خانوارهای چینی

نویسندگان توضیح می‌دهد که یکی از عوامل اصلی این وضعیت، نرخ بالای پس‌انداز خانوارهای چینی است. خانوارها به دلایل مختلفی از جمله هزینه‌های آموزش، درمان، بازنشستگی و نااطمینانی نسبت به آینده،

بخش قابل توجهی از درآمد خود را پس انداز می کنند. در نتیجه، سهم کمتری از درآمد به مصرف اختصاص می یابد و تقاضای داخلی با سرعتی کمتر از ظرفیت تولید رشد می کند.

✓ نحوه توزیع درآمد در اقتصاد چین

عامل مهم دیگر، نحوه توزیع درآمد در اقتصاد چین است. نویسندگان نشان می دهد که طی دوره های مختلف توسعه، سهم خانوارها از درآمد ملی نسبت به سهم دولت و بنگاه ها پایین تر بوده است. در چنین شرایطی، حتی اگر تولید و درآمد ملی افزایش یابد، لزوماً به همان نسبت مصرف خانوارها رشد نمی کند. از این رو بخشی از رشد اقتصادی به جای آنکه به مصرف تبدیل شود، به پس انداز و سرمایه گذاری مجدد اختصاص می یابد.

پایامد طبیعی این وضعیت، شکل گیری ظرفیت تولیدی بسیار بزرگ در اقتصاد چین است. هنگامی که رشد تولید سریع تر از رشد مصرف داخلی باشد، بنگاه ها برای فروش محصولات خود ناگزیر به جستجوی بازارهای خارجی خواهند بود. به همین دلیل، صادرات طی سال های طولانی به یکی از موتورهای اصلی جذب مازاد تولید و حفظ رشد اقتصادی چین تبدیل شد.

نویسندگان تأکید می کند که مازاد تولید لزوماً به معنای ناکارآمدی نیست. در بسیاری از موارد، ظرفیت بالای تولید نتیجه سرمایه گذاری گسترده، توسعه زیرساخت ها و افزایش توان صنعتی کشور است. اما اگر رشد تقاضا نتواند با رشد ظرفیت تولید هماهنگ شود، فشار برای صادرات افزایش می یابد و این موضوع می تواند به شکل گیری عدم تعادل های تجاری و تنش های بین المللی منجر شود. همین مسئله یکی از زمینه های اصلی اختلافات تجاری میان چین و برخی اقتصادهای بزرگ جهان، به ویژه ایالات متحده، بوده است.

چرا مصرف در چین پایین است؟

سه عامل اصلی پایین بودن مصرف در چین عبارتند از نرخ بالای پس انداز خانوارها، سهم نسبتاً پایین خانوارها از درآمد ملی و تمرکز الگوی رشد بر سرمایه گذاری و تولید. این عوامل موجب شده اند که رشد مصرف از رشد تولید عقب بماند و بخشی از ظرفیت های تولیدی کشور به بازارهای خارجی وابسته شوند.

بخش دوم: جنگ تجاری چین و آمریکا

پس از توضیح مسئله مصرف پایین و مازاد تولید، نویسندگان به یکی از مهم ترین پیامدهای بین المللی این وضعیت می پردازد: جنگ تجاری میان چین و ایالات متحده. از نگاه نویسندگان، این جنگ صرفاً اختلافی بر

سر تعرفه‌های گمرکی یا تراز تجاری نیست، بلکه بازتابی از تغییرات عمیق در ساختار اقتصاد جهانی و جایگاه رو به رشد چین در نظام بین‌الملل است.

نویسنده توضیح می‌دهد که طی چند دهه گذشته، چین به یکی از بزرگ‌ترین مراکز تولید صنعتی جهان تبدیل شد. رشد سریع ظرفیت‌های تولیدی، توسعه صادرات و افزایش سهم چین در تجارت جهانی موجب شد این کشور به بازیگری تعیین‌کننده در زنجیره‌های ارزش جهانی تبدیل شود. در مقابل، برخی کشورها به ویژه ایالات متحده، افزایش کسری تجاری خود با چین را به یکی از موضوعات مهم اقتصادی و سیاسی تبدیل کردند.

در این چارچوب، دولت آمریکا با اعمال تعرفه‌های تجاری تلاش کرد بخشی از واردات از چین را محدود کند و فشار بیشتری بر تولیدکنندگان چینی وارد آورد. با این حال، نویسنده معتقد است که مسئله تنها به تجارت کالا محدود نبود. همزمان با رشد فناوری در چین، رقابت میان دو کشور به حوزه‌هایی مانند فناوری‌های پیشرفته، نوآوری، زنجیره تأمین و امنیت اقتصادی نیز گسترش یافت.

نویسنده همچنین به این نکته اشاره می‌کند که آثار جنگ تجاری تنها متوجه چین و آمریکا نبود. از آنجا که تولید صنعتی جهان به شدت در قالب زنجیره‌های ارزش بین‌المللی به یکدیگر وابسته شده است، هرگونه اختلال در روابط اقتصادی میان دو اقتصاد بزرگ جهان می‌تواند بر کشورهای دیگر، شرکت‌های چندملیتی و جریان تجارت جهانی نیز اثرگذار باشد.

یکی از نکات مهم فصل آن است که نویسنده جنگ تجاری را صرفاً نتیجه اختلافات سیاسی نمی‌داند، بلکه آن را تا حدی ناشی از عدم تعادل‌های ساختاری اقتصاد جهانی تلقی می‌کند. از این منظر، مازاد تولید و صادرات در چین از یک سو و وابستگی مصرف و واردات در برخی اقتصادهای توسعه‌یافته از سوی دیگر، زمینه‌ساز شکل‌گیری تنش‌های تجاری شده‌اند. به همین دلیل، حل این اختلافات تنها از طریق ابزارهای تجاری امکان‌پذیر نیست و نیازمند اصلاحات عمیق‌تر در ساختارهای اقتصادی دو طرف است.

بخش سوم: بازتعادل‌سازی اقتصاد و راهبرد «گردش دوگانه»

در بخش پایانی فصل، نویسنده به این پرسش می‌پردازد که چین چگونه می‌تواند عدم تعادل‌های اقتصادی خود را کاهش دهد و رشد اقتصادی را در شرایط جدید جهانی حفظ کند. از نگاه او، مدلی که طی چند دهه گذشته بر سرمایه‌گذاری گسترده، تولید صنعتی و صادرات متکی بود، دستاوردهای بزرگی برای اقتصاد چین به همراه داشت، اما در عین حال وابستگی بالایی به بازارهای خارجی و تقاضای جهانی ایجاد کرد. به همین دلیل، با افزایش تنش‌های تجاری و تغییر شرایط اقتصاد جهانی، ضرورت اصلاح این الگو بیش از گذشته آشکار شد.

نویسنده توضیح می‌دهد که دولت چین در سال‌های اخیر راهبردی را با عنوان گردش دوگانه (Dual Circulation) مطرح کرده است. هدف این راهبرد آن است که در کنار حفظ تعامل با اقتصاد جهانی، نقش بازار داخلی و تقاضای داخلی در رشد اقتصادی تقویت شود. در این چارچوب، اقتصاد چین نباید صرفاً به صادرات و بازارهای خارجی متکی باشد، بلکه باید از ظرفیت عظیم مصرف‌کنندگان داخلی نیز به عنوان یکی از موتورهای اصلی رشد استفاده کند.

بر اساس این دیدگاه، دو چرخه به طور همزمان باید عمل کنند:

- ✓ چرخه نخست، اقتصاد داخلی است که شامل تولید، مصرف، سرمایه‌گذاری و نوآوری در داخل کشور می‌شود.
- ✓ چرخه دوم، تعامل با اقتصاد جهانی، تجارت خارجی، سرمایه‌گذاری بین‌المللی و مشارکت در زنجیره‌های ارزش جهانی را در بر می‌گیرد.

هدف آن است که این دو چرخه به جای وابستگی یک‌طرفه، یکدیگر را تقویت کنند. نویسنده تأکید می‌کند که تحقق این راهبرد مستلزم مجموعه‌ای از اصلاحات اقتصادی است. افزایش سهم مصرف در اقتصاد، بهبود نظام تأمین اجتماعی، افزایش درآمد خانوارها، ارتقای بهره‌وری، توسعه فناوری‌های پیشرفته و تقویت نوآوری از جمله اقداماتی هستند که می‌توانند به تقویت بازار داخلی و کاهش وابستگی به تقاضای خارجی کمک کنند. در واقع، بازتعادل‌سازی اقتصاد چین تنها یک تغییر در سیاست تجاری نیست، بلکه تغییری در الگوی رشد اقتصادی کشور محسوب می‌شود.

پیام اصلی این بخش آن است که چین در حال گذار از مدلی مبتنی بر «رشد از طریق سرمایه‌گذاری و صادرات» به مدلی متعادل‌تر است که در آن مصرف داخلی، نوآوری و فناوری نقش پررنگ‌تری ایفا می‌کنند. از نگاه نویسنده، موفقیت این گذار می‌تواند نقش مهمی در پایداری رشد اقتصادی چین و کاهش تنش‌های ناشی از عدم تعادل‌های داخلی و خارجی داشته باشد.

جمع‌بندی فصل

فصل هفتم نشان می‌دهد که بسیاری از چالش‌های بین‌المللی چین ریشه در همان عواملی دارند که زمینه‌ساز رشد سریع اقتصادی این کشور بوده‌اند. نرخ بالای پس‌انداز، سرمایه‌گذاری گسترده، توسعه ظرفیت‌های تولیدی و وابستگی نسبی به صادرات، طی چند دهه گذشته به رشد اقتصادی چین کمک کرده‌اند، اما همزمان برخی عدم تعادل‌های داخلی و خارجی را نیز به وجود آورده‌اند.

نویسنده توضیح می‌دهد که پایین بودن سهم مصرف خانوارها در اقتصاد، موجب شده بخشی از تولیدات چین به بازارهای خارجی وابسته شود. این وضعیت در کنار رشد سریع توان صنعتی چین، به تدریج زمینه‌ساز تنش‌های تجاری و رقابت‌های اقتصادی با سایر قدرت‌های اقتصادی، به ویژه ایالات متحده، شده است.

در پاسخ به این شرایط، دولت چین راهبرد «گردش دوگانه» را مطرح کرده است؛ راهبردی که هدف آن افزایش نقش بازار داخلی، تقویت مصرف خانوارها و ایجاد تعادل بیشتر میان اقتصاد داخلی و اقتصاد جهانی است. از این رو، فصل هفتم را می‌توان فصل «بازتعادل‌سازی رشد اقتصادی» در تجربه توسعه چین دانست.

تفسیر و تحلیل

پیام محوری فصل هفتم آن است که موفقیت اقتصادی در بلندمدت می‌تواند خود منشأ چالش‌های جدید شود. چین طی چند دهه گذشته توانست با اتکا به سرمایه‌گذاری، تولید صنعتی و صادرات، به یکی از بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان تبدیل شود؛ اما همین موفقیت به تدریج موجب شکل‌گیری عدم تعادل‌هایی شد که امروز در قالب تنش‌های تجاری، وابستگی به بازارهای خارجی و شکاف میان مصرف و تولید ظاهر شده‌اند.

از این منظر، مسئله اصلی فصل صرفاً تجارت خارجی یا جنگ تجاری نیست، بلکه رابطه میان ساختار رشد اقتصادی و پایداری آن است. هرگاه رشد اقتصادی بیش از حد بر یک موتور خاص — مانند سرمایه‌گذاری یا صادرات — متکی شود، به تدریج آسیب‌پذیری‌های جدیدی ایجاد خواهد شد. به همین دلیل، نویسنده بر ضرورت ایجاد تعادل میان تولید، مصرف، سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی تأکید می‌کند. در واقع، فصل هفتم نشان می‌دهد که توسعه اقتصادی تنها به ایجاد ظرفیت‌های جدید وابسته نیست، بلکه به توانایی اصلاح و بازتنظیم ساختار اقتصاد در مواجهه با شرایط جدید نیز بستگی دارد.

جمع‌بندی مدیریتی

مهم‌ترین آموزه مدیریتی فصل هفتم آن است که پایداری رشد اقتصادی نیازمند تنوع‌بخشی به موتورهای رشد است. اتکای بیش از حد به یک منبع رشد، حتی اگر در کوتاه‌مدت موفقیت‌آمیز باشد، می‌تواند در بلندمدت ریسک‌های جدیدی ایجاد کند.

تجربه چین نشان می‌دهد که توسعه صنعتی، افزایش صادرات و جذب سرمایه‌گذاری زمانی پایدار خواهند بود که همزمان بازار داخلی، مصرف خانوارها، نوآوری و بهره‌وری نیز تقویت شوند. اقتصادهایی که تنها بر

تولید یا صادرات تمرکز می‌کنند، در برابر تغییرات محیط بین‌المللی و نوسانات تقاضای جهانی آسیب‌پذیرتر خواهند بود.

از این رو، مدیریت توسعه اقتصادی مستلزم برقراری تعادل میان بازار داخلی و خارجی، میان تولید و مصرف، و میان رشد کوتاه‌مدت و پایداری بلندمدت است. راهبرد گردش دوگانه چین نمونه‌ای از تلاش برای ایجاد چنین تعادلی در شرایط جدید اقتصاد جهانی است.

درس‌هایی برای ایران و اصفهان

فصل هفتم چند درس مهم برای اقتصاد ایران دارد. نخست آنکه رشد اقتصادی پایدار نمی‌تواند صرفاً بر یک موتور رشد متکی باشد. همان‌گونه که وابستگی بیش از حد به صادرات برای چین چالش‌هایی ایجاد کرد، وابستگی بیش از حد به هر منبع محدود درآمدی نیز می‌تواند اقتصاد را در برابر شوک‌های بیرونی آسیب‌پذیر کند. تنوع‌بخشی به ساختار تولید، توسعه بازار داخلی و افزایش بهره‌وری از الزامات رشد پایدار محسوب می‌شوند.

دوم آنکه توسعه صنعتی باید همزمان با تقویت تقاضای داخلی و ارتقای قدرت خرید خانوارها دنبال شود. رشد تولید زمانی پایدار خواهد بود که بازارهای داخلی نیز ظرفیت جذب بخشی از این تولیدات را داشته باشند. در غیر این صورت، اقتصاد به شدت به شرایط بازارهای خارجی وابسته خواهد شد.

برای اصفهان، این موضوع اهمیت ویژه‌ای دارد. استان یکی از مهم‌ترین قطب‌های صنعتی کشور است و بخش قابل توجهی از فعالیتهای اقتصادی آن بر صنایع تولیدی، صادرات و زنجیره‌های ارزش صنعتی استوار است. تجربه چین نشان می‌دهد که در کنار توسعه ظرفیتهای تولیدی، باید به توسعه بازارهای داخلی، ارتقای فناوری، افزایش بهره‌وری و گسترش فعالیتهای دانش‌بنیان نیز توجه شود.

همچنین توسعه لجستیک، تقویت پیوند میان صنعت و بازار، افزایش توان صادراتی بنگاه‌ها و حرکت به سمت تولید محصولات با ارزش افزوده بالاتر می‌تواند تاب‌آوری اقتصادی استان را افزایش دهد. در نهایت، مهم‌ترین پیام فصل هفتم برای اصفهان آن است که رقابت‌پذیری آینده تنها به میزان تولید وابسته نیست، بلکه به توانایی ایجاد تعادل میان تولید، نوآوری، بازار و بهره‌وری بستگی دارد.

فصل هشتم: دولت و توسعه اقتصادی

مقدمه

فصل هشتم در حکم جمع‌بندی نهایی کتاب است و تلاش می‌کند به یک پرسش بنیادین پاسخ دهد: دولت چه نقشی در توسعه اقتصادی ایفا می‌کند و چگونه این نقش در طول فرآیند توسعه تغییر می‌کند؟ نویسندگان معتقد است که توسعه اقتصادی صرفاً نتیجه عملکرد بازار نیست و در عین حال تنها با مداخله دولت نیز محقق نمی‌شود. تجربه چین نشان می‌دهد که توسعه زمانی شکل می‌گیرد که میان دولت، بازار، سرمایه‌گذاری، نهادها و انگیزه‌های اقتصادی نوعی تعامل پویا برقرار شود.

بر همین اساس، نویسندگان با مرور تجربه چند دهه توسعه چین نشان می‌دهد که رقابت میان دولت‌های محلی، افزایش ظرفیت حکمرانی، توسعه نهادهای اقتصادی و تحول تدریجی نقش دولت، از مهم‌ترین عوامل رشد اقتصادی این کشور بوده‌اند. در عین حال، دولت نیز همانند اقتصاد در طول زمان دچار تغییر شده و وظایف و اولویت‌های آن متناسب با سطح توسعه کشور تحول یافته است.

بخش اول: رقابت میان دولت‌های محلی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مدل توسعه چین، رقابت گسترده میان دولت‌های محلی برای جذب سرمایه، توسعه تولید و افزایش رشد اقتصادی است.

نویسندگان توضیح می‌دهد که در بسیاری از کشورها، رقابت اقتصادی عمدتاً میان شرکت‌ها صورت می‌گیرد؛ اما در چین علاوه بر رقابت بنگاه‌ها، نوعی رقابت میان دولت‌های محلی نیز شکل گرفته است. استان‌ها، شهرها و شهرستان‌ها برای جذب سرمایه‌گذاری، ایجاد اشتغال، توسعه زیرساخت‌ها و افزایش درآمدهای مالی با یکدیگر رقابت می‌کنند.

این رقابت موجب شده است که دولت‌های محلی انگیزه بالایی برای:

- ✓ توسعه زیرساخت‌ها،
- ✓ بهبود محیط کسب‌وکار،
- ✓ جذب سرمایه‌گذاران،
- ✓ حمایت از صنایع،
- ✓ و تسهیل فعالیت‌های اقتصادی

داشته باشند.

از نگاه نویسنده، بخش مهمی از رشد سریع اقتصادی چین حاصل همین رقابت میان مناطق مختلف کشور بوده است. زیرا هر دولت محلی تلاش می‌کرد عملکرد اقتصادی بهتری نسبت به سایر مناطق داشته باشد. در عین حال، این رقابت همواره نتایج مثبت نداشته است. در برخی موارد رقابت میان مناطق موجب شکل‌گیری ظرفیت مازاد، سرمایه‌گذاری‌های کم‌بازده، بدهی‌های سنگین و اتلاف منابع نیز شده است. به همین دلیل، تجربه چین نشان می‌دهد که رقابت میان دولت‌های محلی زمانی اثربخش است که در چارچوب قواعد مشخص و تحت نظارت دولت مرکزی انجام شود؛ در غیر این صورت می‌تواند به رقابت ناسالم و افزایش ریسک‌های اقتصادی منجر گردد.

بخش دوم: تحول و تکامل دولت

نویسنده در بخش دوم فصل هشتم بر این نکته تأکید می‌کند که دولت یک نهاد ثابت و تغییرناپذیر نیست، بلکه همزمان با توسعه اقتصادی دچار تحول می‌شود. از نگاه او، بسیاری از تحلیل‌ها دولت را نهادی از پیش ساخته‌شده فرض می‌کنند، در حالی که تجربه تاریخی کشورها نشان می‌دهد ظرفیت‌های دولت نیز همانند اقتصاد، صنعت و بازار در طول زمان شکل می‌گیرند و تکامل می‌یابند.

در مراحل اولیه توسعه، دولت معمولاً با محدودیت منابع مالی، ضعف نهادهای اداری، کمبود نیروی انسانی متخصص و نبود تجربه کافی در سیاست‌گذاری مواجه است. در چنین شرایطی، دولت ناگزیر است بخش مهمی از انرژی خود را صرف مسائل فوری مانند حفظ ثبات، توسعه زیرساخت‌ها، ایجاد اشتغال و حمایت از تولید کند. اما با رشد اقتصاد و افزایش درآمدها، ظرفیت‌های اداری و اجرایی دولت نیز به تدریج گسترش می‌یابد و امکان پرداختن به مسائل پیچیده‌تر فراهم می‌شود.

نویسنده توضیح می‌دهد که دولت چین نیز چنین مسیری را طی کرده است. در دهه‌های نخست اصلاحات اقتصادی، اولویت اصلی دولت افزایش تولید، جذب سرمایه‌گذاری، توسعه صنعتی و ارتقای سطح زندگی مردم بود. اما با گذشت زمان و افزایش سطح توسعه، موضوعاتی نظیر کیفیت رشد، حفاظت محیط زیست، کاهش نابرابری، مدیریت ریسک‌های مالی، نوآوری فناورانه و بهبود خدمات عمومی اهمیت بیشتری پیدا کردند.

از این منظر، وظایف دولت در مراحل مختلف توسعه یکسان نیست. سیاست‌هایی که در یک مرحله به رشد اقتصادی کمک می‌کنند، ممکن است در مراحل بعدی کارایی خود را از دست بدهند یا حتی به مانعی برای توسعه تبدیل شوند. به همین دلیل، دولت باید همواره خود را با شرایط جدید اقتصادی و اجتماعی تطبیق دهد.

نویسنده همچنین بر اهمیت «یادگیری نهادی» تأکید می‌کند. دولت‌ها در فرآیند توسعه از طریق تجربه، آزمون و خطا، اصلاح سیاست‌ها و یادگیری از موفقیت‌ها و شکست‌ها، توانایی خود را افزایش می‌دهند. از نگاه او، بخشی از موفقیت چین ناشی از همین توانایی در اصلاح تدریجی سیاست‌ها و سازگار کردن نهادهای حکمرانی با شرایط جدید بوده است.

پیام اصلی این بخش آن است که توسعه اقتصادی تنها به تحول بازار و بنگاه‌ها محدود نمی‌شود؛ بلکه دولت نیز باید همزمان با توسعه کشور تکامل یابد. دولتی که بتواند ظرفیت‌های خود را متناسب با نیازهای جدید ارتقا دهد، شانس بیشتری برای حفظ رشد اقتصادی و مدیریت چالش‌های آینده خواهد داشت.

بخش سوم: اهداف توسعه و فرآیند توسعه

در بخش پایانی فصل هشتم، نویسنده به یکی از بنیادی‌ترین مباحث کتاب می‌پردازد: رابطه میان اهداف توسعه و مراحل مختلف فرآیند توسعه اقتصادی. از نگاه او، بسیاری از اختلاف‌نظرها درباره نقش دولت و بازار ناشی از آن است که کشورها در مراحل متفاوتی از توسعه قرار دارند و بنابراین با مسائل و اولویت‌های متفاوتی مواجه هستند.

نویسنده تأکید می‌کند که توسعه اقتصادی یک فرآیند تدریجی و مرحله‌ای است. کشورها در آغاز مسیر توسعه معمولاً با چالش‌هایی مانند فقر، کمبود زیرساخت، ضعف صنعتی، محدودیت سرمایه و سطح پایین بهره‌وری مواجه هستند. در چنین شرایطی، مهم‌ترین هدف سیاست‌گذاری افزایش ظرفیت تولید، ایجاد اشتغال، توسعه زیرساخت‌ها و ارتقای سطح درآمد مردم است.

اما با پیشرفت فرآیند توسعه، اهداف اقتصادی نیز تغییر می‌کنند. در مراحل بالاتر، صرف افزایش تولید یا رشد اقتصادی کافی نیست و موضوعاتی نظیر کیفیت رشد، توزیع درآمد، عدالت اجتماعی، نوآوری، پایداری زیست‌محیطی و کیفیت زندگی اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. به همین دلیل، دولت‌ها ناچارند به تدریج اولویت‌ها و ابزارهای سیاستی خود را متناسب با شرایط جدید بازتنظیم کنند.

نویسنده با استناد به تجربه چین نشان می‌دهد که بسیاری از سیاست‌هایی که در دهه‌های نخست اصلاحات اقتصادی برای تحریک رشد و سرمایه‌گذاری ضروری بودند، در مراحل بعدی نیازمند اصلاح یا تعدیل شدند. برای مثال، سیاست‌هایی که در گذشته موجب توسعه سریع صنعت و زیرساخت شدند، بعدها چالش‌هایی نظیر نابرابری، آلودگی محیط زیست، بدهی و عدم تعادل‌های اقتصادی را نیز به همراه آوردند. از این رو، تداوم توسعه مستلزم بازنگری مداوم در اهداف و ابزارهای حکمرانی است.

یکی دیگر از نکات مهم این بخش آن است که نویسنده توسعه را صرفاً یک مسئله اقتصادی نمی‌داند. از نگاه او، توسعه موفق زمانی حاصل می‌شود که رشد اقتصادی، ارتقای ظرفیت‌های نهادی، بهبود حکمرانی

و افزایش رفاه اجتماعی به طور همزمان پیش بروند. به همین دلیل، ارزیابی موفقیت یک کشور نباید تنها بر اساس نرخ رشد اقتصادی انجام شود، بلکه باید کیفیت توسعه و توانایی حل مسائل جدید نیز مورد توجه قرار گیرد.

پیام اصلی این بخش آن است که توسعه اقتصادی یک مقصد ثابت نیست، بلکه فرآیندی پویا و مستمر است. کشورها در هر مرحله با مسائل متفاوتی روبه‌رو می‌شوند و موفقیت آنها به توانایی سازگاری نهادهای سیاست‌ها و اهداف توسعه‌ای با شرایط جدید بستگی دارد.

نویسنده تأکید می‌کند که یکی از خطاهای رایج در سیاست‌گذاری، استفاده از اهداف و ابزارهای یکسان در تمامی مراحل توسعه است. در حالی که هر مرحله از توسعه نیازمند اولویت‌ها و سیاست‌های متفاوتی است.

ویژگی‌های مدل توسعه چین از نگاه نویسنده

با مرور مباحث مطرح‌شده در کتاب، می‌توان چند ویژگی کلیدی را به عنوان عناصر اصلی مدل توسعه چین شناسایی کرد.

✓ نخست آنکه در این الگو، دولت نقش فعالی در توسعه اقتصادی ایفا می‌کند، اما این نقش به معنای جایگزینی کامل بازار نیست. دولت تلاش می‌کند از طریق ایجاد زیرساخت، کاهش ریسک سرمایه‌گذاری، توسعه نهادهای مالی و هدایت سیاست‌های کلان، زمینه فعالیت مؤثر بازار را فراهم کند.

✓ دوم آنکه توسعه در چین تا حد زیادی بر رقابت میان دولت‌های محلی استوار بوده است. استان‌ها و شهرها برای جذب سرمایه‌گذاری، توسعه زیرساخت‌ها و افزایش رشد اقتصادی با یکدیگر رقابت کرده‌اند و همین رقابت به یکی از محرک‌های اصلی توسعه تبدیل شده است.

✓ سومین ویژگی مهم، استفاده گسترده از رویکرد «آزمون و خطا» در سیاست‌گذاری است. بسیاری از اصلاحات اقتصادی ابتدا در مقیاس محدود اجرا شده و پس از ارزیابی نتایج، به سایر مناطق کشور گسترش یافته‌اند. این رویکرد امکان یادگیری تدریجی و کاهش هزینه خطاهای سیاستی را فراهم کرده است.

✓ ویژگی مهم دیگر مدل توسعه چین، استفاده از نهادهای متنوع تأمین مالی برای پشتیبانی از توسعه زیرساختی و صنعتی است. دولت‌های محلی، بانک‌های توسعه‌ای و ابزارهای مالی مختلف نقش مهمی در تجهیز منابع و اجرای پروژه‌های بزرگ ایفا کرده‌اند.

✓ همچنین تجربه چین نشان می‌دهد که بسیاری از اصلاحات اقتصادی به صورت تدریجی و مرحله‌ای اجرا شده‌اند. به جای اجرای همزمان مجموعه‌ای از اصلاحات گسترده، سیاست‌گذاران چینی غالباً مسیر اصلاحات تدریجی، آزمایشی و قابل بازگشت را انتخاب کرده‌اند.

در نهایت، نویسندگان تأکید می‌کنند که موفقیت چین بیش از آنکه حاصل اجرای یک نظریه اقتصادی خاص باشد، نتیجه توانایی نهادهای حکمرانی در یادگیری، اصلاح مستمر و سازگار شدن با شرایط جدید بوده است. از این منظر، مهم‌ترین ویژگی مدل توسعه چین نه یک سیاست مشخص، بلکه ظرفیت بالای آن برای انطباق و تحول تدریجی است.

ویژگی مهم دیگر مدل توسعه چین، استفاده از نهادهای متنوع تأمین مالی برای پشتیبانی از توسعه زیرساختی و صنعتی است. دولت‌های محلی، بانک‌های توسعه‌ای و ابزارهای مالی مختلف نقش مهمی در تجهیز منابع و اجرای پروژه‌های بزرگ ایفا کرده‌اند.

همچنین تجربه چین نشان می‌دهد که بسیاری از اصلاحات اقتصادی به صورت تدریجی و مرحله‌ای اجرا شده‌اند. به جای اجرای همزمان مجموعه‌ای از اصلاحات گسترده، سیاست‌گذاران چینی غالباً مسیر اصلاحات تدریجی، آزمایشی و قابل بازگشت را انتخاب کرده‌اند.

جمع‌بندی فصل

فصل هشتم در حکم جمع‌بندی نهایی کتاب است و نشان می‌دهد که توسعه اقتصادی چین را نمی‌توان صرفاً با اتکا به نقش بازار یا مداخله دولت توضیح داد. نویسندگان با مرور تجربه چند دهه گذشته استدلال می‌کنند که رشد اقتصادی چین حاصل تعامل میان دولت، بازار، نهادهای محلی، سرمایه‌گذاری، رقابت و یادگیری نهادی بوده است.

در این فصل، سه محور اصلی مورد تأکید قرار می‌گیرد. نخست، رقابت میان دولت‌های محلی که به یکی از موتورهای اصلی جذب سرمایه‌گذاری، توسعه زیرساخت‌ها و رشد اقتصادی تبدیل شد. دوم، تحول تدریجی دولت که همزمان با توسعه اقتصادی، ظرفیت‌ها، اولویت‌ها و ابزارهای حکمرانی خود را تغییر داد. سوم، ماهیت پویای فرآیند توسعه که مستلزم بازنگری مستمر در اهداف، سیاست‌ها و نهادهای اقتصادی است. پیام نهایی فصل آن است که توسعه اقتصادی نه یک وضعیت ثابت، بلکه فرآیندی مستمر از یادگیری، اصلاح و سازگاری است. موفقیت کشورها بیش از آنکه به انتخاب میان دولت یا بازار وابسته باشد، به توانایی آنها در ایجاد تعامل مؤثر میان این دو و انطباق نهادها با شرایط جدید بستگی دارد.

تفسیر و تحلیل

پیام عمیق فصل هشتم آن است که توسعه اقتصادی بیش از آنکه یک مسئله فنی باشد، یک مسئله نهادی و حکمرانی است. نویسندگان در سراسر کتاب نشان داده است که سرمایه، فناوری، زیرساخت و تجارت اهمیت دارند، اما آنچه این عوامل را به رشد اقتصادی پایدار تبدیل می‌کند، کیفیت نهادها و ظرفیت دولت در سازماندهی و هدایت فرآیند توسعه است.

از این منظر، تجربه چین را نمی‌توان صرفاً به عنوان موفقیت دولت یا موفقیت بازار تفسیر کرد. آنچه در عمل رخ داده، شکل‌گیری نوعی تعامل پویا میان دولت و بازار بوده است؛ تعاملی که در آن دولت وظیفه ایجاد زیرساخت، کاهش ریسک، هماهنگی و جهت‌دهی را بر عهده داشته و بازار نیز نقش تخصیص منابع، رقابت و نوآوری را ایفا کرده است.

فصل هشتم همچنین نشان می‌دهد که هیچ الگوی توسعه‌ای برای همیشه ثابت نمی‌ماند. سیاست‌هایی که در یک مرحله موجب رشد اقتصادی می‌شوند، ممکن است در مراحل بعدی نیازمند اصلاح یا جایگزینی باشند. بنابراین، مهم‌ترین ویژگی نظام‌های موفق، توانایی یادگیری، اصلاح مستمر و سازگاری با شرایط جدید است.

جمع‌بندی مدیریتی

مهم‌ترین آموزه مدیریتی فصل هشتم آن است که توسعه موفق نیازمند نهادهای یادگیرنده و سازگار است. سازمان‌ها، دولت‌ها و نهادهای اقتصادی زمانی می‌توانند در بلندمدت موفق باشند که بتوانند به طور مستمر عملکرد خود را ارزیابی کرده، از تجربیات گذشته درس بگیرند و خود را با شرایط جدید تطبیق دهند. تجربه چین نشان می‌دهد که رقابت سازنده، تفویض اختیار همراه با پاسخگویی، ایجاد انگیزه برای مدیران و اصلاح تدریجی سیاست‌ها می‌تواند به افزایش کارایی و بهبود عملکرد اقتصادی منجر شود. در مقابل، ساختارهای غیرمنعطف و ناتوان از یادگیری، حتی در صورت برخورداری از منابع فراوان، در بلندمدت با محدودیت‌های جدی مواجه خواهند شد.

از این رو، مهم‌ترین پیام مدیریتی فصل آن است که مزیت رقابتی پایدار نه از طریق منابع بیشتر، بلکه از طریق کیفیت حکمرانی، توانایی حل مسئله و ظرفیت یادگیری نهادی ایجاد می‌شود.

درس‌هایی برای ایران و اصفهان

فصل هشتم چند درس مهم برای سیاست‌گذاری توسعه در ایران دارد. نخست آنکه توسعه اقتصادی نیازمند نگاه بلندمدت و نهادی است. بسیاری از چالش‌های اقتصادی کشور صرفاً با تزریق منابع مالی یا اجرای پروژه‌های مقطعی حل نخواهند شد، بلکه مستلزم اصلاح تدریجی نهادها، بهبود محیط کسب و کار و افزایش ظرفیت حکمرانی هستند.

دوم آنکه تجربه چین اهمیت رقابت میان مناطق را نشان می‌دهد. استان‌ها و مناطق مختلف زمانی می‌توانند به موتور رشد اقتصادی تبدیل شوند که از اختیارات کافی، انگیزه‌های مناسب و چارچوب‌های روشن پاسخگویی برخوردار باشند. تمرکز صرف بر سیاست‌های ملی بدون توجه به ظرفیت‌های محلی، بخشی از توان توسعه‌ای کشور را بلااستفاده خواهد گذاشت.

برای اصفهان، این موضوع اهمیت ویژه‌ای دارد. استان از مزیت‌های مهمی در حوزه صنعت، دانشگاه، فناوری، حمل و نقل، گردشگری و تجارت برخوردار است. با این حال، حفظ و ارتقای این جایگاه نیازمند گذار از مدیریت روزمره به حکمرانی توسعه‌محور است؛ حکمرانی‌ای که بتواند میان بخش خصوصی، دانشگاه‌ها، نهادهای عمومی و دستگاه‌های اجرایی هماهنگی ایجاد کند.

تجربه چین نشان می‌دهد که موفقیت مناطق پیشرو صرفاً به منابع طبیعی یا سرمایه فیزیکی وابسته نیست، بلکه به توانایی آنها در ایجاد اکوسیستم‌های توسعه، جذب سرمایه، حمایت از نوآوری و ارتقای مستمر کیفیت حکمرانی بستگی دارد. از این منظر، مهم‌ترین پیام فصل هشتم برای اصفهان آن است که آینده رقابت‌پذیری استان بیش از هر چیز به کیفیت نهادها، توانایی همکاری میان بازیگران مختلف و ظرفیت یادگیری و انطباق با تحولات جدید اقتصادی وابسته خواهد بود.

جمع‌بندی نهایی

کتاب «چین چگونه کار می‌کند؟» نشان می‌دهد که موفقیت اقتصادی چین را نمی‌توان با یک عامل واحد توضیح داد. نه بازار به تنهایی عامل این تحول بوده و نه دولت به تنهایی. آنچه تجربه چین را متمایز می‌کند، شکل‌گیری نوعی تعامل پویا میان دولت، بازار، نهادهای محلی، سرمایه‌گذاری، رقابت و یادگیری نهادی است.

در طول کتاب مشاهده شد که دولت‌های محلی از طریق رقابت برای جذب سرمایه‌گذاری و توسعه زیرساخت‌ها به یکی از موتورهای اصلی رشد اقتصادی تبدیل شدند. نظام مالیاتی، مالیه زمین، نهادهای تأمین مالی توسعه و سیاست‌های صنعتی نیز امکان تجهیز منابع و اجرای پروژه‌های بزرگ اقتصادی را

فراهم کردند. در کنار این عوامل، سرمایه‌گذاری گسترده در زیرساخت‌ها، توسعه صنعتی، شهرنشینی و ادغام در اقتصاد جهانی، زمینه جهش اقتصادی چین را مهیا ساخت.

با این حال، کتاب صرفاً روایت موفقیت نیست. نویسنده نشان می‌دهد که هر مرحله از توسعه، مسائل و چالش‌های جدیدی ایجاد می‌کند. بدهی، افزایش قیمت مسکن، نابرابری‌های منطقه‌ای، عدم تعادل‌های اقتصادی و تنش‌های تجاری، بخشی از پیامدهای همان فرآیندهایی هستند که رشد اقتصادی را رقم زده‌اند. از این رو، توسعه موفق تنها به ایجاد رشد اقتصادی محدود نمی‌شود، بلکه به توانایی مدیریت پیامدهای رشد و اصلاح مستمر سیاست‌ها نیز وابسته است.

مهم‌ترین پیام کتاب آن است که توسعه اقتصادی یک مقصد ثابت نیست، بلکه فرآیندی مستمر از یادگیری، سازگاری و اصلاح نهادی است. کشورها و مناطق زمانی می‌توانند مسیر توسعه خود را حفظ کنند که نهادهای آنها توانایی حل مسائل جدید، انطباق با شرایط متغیر و بازنگری مستمر در سیاست‌ها را داشته باشند.

پنج آموزه کلیدی کتاب

بررسی تجربه توسعه چین در این کتاب نشان می‌دهد که موفقیت اقتصادی این کشور بر مجموعه‌ای از اصول و نهادهای مکمل استوار بوده است. مهم‌ترین آموزه‌های کتاب را می‌توان در پنج محور خلاصه کرد:

✓ حکمرانی توسعه‌گرا

دولت در چین صرفاً نقش تنظیم‌گر یا ارائه‌دهنده خدمات عمومی نداشته، بلکه به عنوان یکی از بازیگران فعال توسعه اقتصادی عمل کرده است.

✓ توسعه منطقه‌ای و نقش دولت‌های محلی

بخش مهمی از رشد اقتصادی چین از طریق رقابت میان استان‌ها و دولت‌های محلی برای جذب سرمایه‌گذاری، توسعه زیرساخت‌ها و حمایت از تولید شکل گرفته است.

✓ تأمین مالی توسعه

توسعه زیرساخت‌ها و صنعت بدون وجود نهادهای تخصصی تأمین مالی امکان‌پذیر نبوده است. بانک‌های توسعه‌ای، شرکت‌های سرمایه‌گذاری و ابزارهای مالی نقش مهمی در تجهیز منابع ایفا کرده‌اند.

✓ سیاست صنعتی و ارتقای فناوری

دولت چین با کاهش ریسک سرمایه‌گذاری و حمایت از صنایع راهبردی، زمینه توسعه فناوری و شکل‌گیری مزیت‌های رقابتی جدید را فراهم کرده است.

✓ یادگیری نهادی و اصلاح مستمر

مهم‌ترین ویژگی تجربه چین، توانایی اصلاح تدریجی سیاست‌ها و انطباق نهادها با شرایط جدید بوده است. توسعه در این کشور نه بر اساس یک الگوی ثابت، بلکه از طریق یادگیری مستمر و اصلاحات مرحله‌ای پیش رفته است.

جدول ۶. آموزه‌های کلیدی هشت فصل کتاب

فصل	موضوع	مهم‌ترین پیام
فصل ۱	دولت‌های محلی	توسعه زمانی شتاب می‌گیرد که اختیار، مسئولیت و انگیزه در سطح محلی همسو شوند.
فصل ۲	مالیه زمین	زمین می‌تواند به اهرم توسعه تبدیل شود، اما وابستگی بیش از حد به آن ریسک‌آفرین است.
فصل ۳	تأمین مالی توسعه	توسعه نیازمند نهادهای تخصصی تجهیز سرمایه و تأمین مالی بلندمدت است.
فصل ۴	سیاست صنعتی	دولت می‌تواند ریسک صنایع نوظهور را کاهش دهد، اما حمایت باید هوشمندانه باشد.
فصل ۵	شهرنشینی	شهرنشینی موتور رشد است، اما نیازمند مدیریت عدم تعادل‌هاست.
فصل ۶	بدهی	مسئله اصلی حجم بدهی نیست، بلکه کیفیت استفاده از آن است.
فصل ۷	عدم تعادل‌های بین‌المللی	رشد پایدار نیازمند تعادل میان تولید، مصرف و تجارت خارجی است.
فصل ۸	دولت و توسعه اقتصادی	توسعه حاصل تعامل پویای دولت، بازار و نهادهای اقتصادی است.

پیشنهادهای راهبردی برای ایران و اصفهان

بررسی تجربه چین چند پیام کلیدی برای سیاست‌گذاران و مدیران اقتصادی ایران و استان اصفهان به همراه دارد.

✓ نخست آنکه توسعه اقتصادی نیازمند نهادهای توانمند و توسعه‌گرا است. بسیاری از موفقیت‌های چین نه صرفاً از طریق تزریق منابع مالی، بلکه از طریق ایجاد نهادهایی حاصل شد که توانایی جذب سرمایه، اجرای پروژه‌ها، حل مسائل و یادگیری مستمر را داشتند. از این رو، ارتقای کیفیت حکمرانی اقتصادی باید در مرکز برنامه‌های توسعه قرار گیرد.

✓ دوم آنکه توسعه منطقه‌ای باید به یکی از محورهای اصلی سیاست‌گذاری تبدیل شود. تجربه چین نشان می‌دهد که فعال‌سازی ظرفیت‌های محلی، افزایش اختیارات اجرایی مناطق و ایجاد رقابت سازنده میان استان‌ها می‌تواند به افزایش بهره‌وری و تسریع رشد اقتصادی کمک کند.

✓ سوم آنکه تأمین مالی توسعه نیازمند ابزارهای متنوع و پایدار است. پروژه‌های بزرگ زیرساختی، صنعتی و فناوری را نمی‌توان صرفاً بر پایه بودجه‌های سالانه اداره کرد. توسعه صندوق‌های سرمایه‌گذاری، نهادهای توسعه‌ای، مشارکت عمومی - خصوصی و ابزارهای نوین مالی می‌تواند ظرفیت اجرای پروژه‌های راهبردی را افزایش دهد.

✓ چهارم آنکه سیاست صنعتی باید از حمایت‌های پراکنده و کوتاه‌مدت فاصله گرفته و بر توسعه فناوری، ارتقای بهره‌وری، تکمیل زنجیره‌های ارزش و افزایش رقابت‌پذیری متمرکز شود. حمایت از صنایع باید به ایجاد توانمندی‌های پایدار منجر شود، نه وابستگی دائمی به حمایت‌های دولتی.

برای اصفهان نیز مهم‌ترین درس کتاب، ضرورت حرکت به سمت حکمرانی توسعه‌محور است. توسعه کریدورهای حمل‌ونقل و لجستیک، نوسازی صنایع، توسعه اقتصاد دانش‌بنیان، ارتقای بهره‌وری منابع آب، گسترش انرژی‌های تجدیدپذیر و تقویت پیوند میان دانشگاه، صنعت و سرمایه‌گذاران می‌تواند پایه‌های رقابت‌پذیری آینده استان را تقویت کند.

در نهایت، تجربه چین نشان می‌دهد که مهم‌ترین سرمایه هر جامعه نه منابع طبیعی و نه حتی سرمایه مالی، بلکه کیفیت نهادها و توانایی آنها در یادگیری، هماهنگی و حل مسائل است. توسعه پایدار زمانی محقق می‌شود که سیاست‌گذاری، نهادسازی و سرمایه‌گذاری در یک مسیر مشترک و بلندمدت قرار گیرند.